

## بررسی کتاب‌های درسی آموزش فارسی پاکستان

غلامرضا عمرانی\*

اقیانوس زلال و موج زبان شیرین فارسی روزگاری از یک کرانه لب بر لب ازه و مرمره و مدیترانه می‌نهاد و از سوی تا خلیج کوشن‌شین و گاه تا آن‌سوتر، تا چین و ماچین؛ و اینک که به تدبیر دشمنان پیدا و پنهان مجد و بزرگی و نور و اشراق، از آن‌همه، اینجا و آنجا، در خارج از سرزمین مادری، تنها دریاچه‌ها و آبگیرها مانده‌است، جای آن است تا این پاره‌های زلال، اما محصور و جدا مانده از دامان مادر، تکت‌آب و گس و تیره‌گون نگشته‌اند، همت گماشت و تمامی آن آبگیرها را با آبراهه‌هایی به دامان مادر پیوند داد تا غربت و مهجوری، صفای خاطرشان را به کدورت نیالاید.

با این اندیشه است که تورقی در کتاب‌های فارسی آموزشی در خارج را فرضی عظیم می‌پنداریم و برآنیم که چنین مهمی را اگر سازمانی رسمی کمر همت بریندد و به انجامی برساند، سرانجامی نیکوتر در پیش روی خواهیم داشت.

کتاب‌های حاضر، که شرح و نقد آنها پیش روی نهاده می‌شود، رسماً در شمار کتاب‌های درسی دانش‌آموزان پاکستانی‌اند و چاپ و پخش و تدریس آنها تحت نظارت و موافقت وزارت تعلیم حکومت پاکستان انجام می‌شود. برخی از این کتاب‌ها که در اختیار ماست، تا مارس ۱۹۹۸ م به یازدهمین چاپ رسیده و هربار با شمارگانی بین دو تا

---

\* سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش، دفتر تألیف کتاب‌های درسی، گروه زبان و ادبیات فارسی.

هجده هزار نسخه به بازار رسمی تعلیم و تربیت عرضه شده‌اند و همین شمارگان هجده هزاری، و احتمالاً تا امروز بیش از آن، تکلیف ما را به عنوان پرچمداران زبان فارسی سنگین و سنگین‌تر می‌سازد و هشدار می‌دهد تا دیر نشده کاری صورت دهیم وگرنه بعدها نظاره‌گرانی خواهیم بود کار از دست شده و ناتوان در تأثیرگذاری.<sup>۱</sup>

خط این کتاب‌ها بر خلاف رسم معمول و رایج اغلب کتاب‌های آموزشی سرزمین مادری، نستعلیق است که چشم‌نوازی آن بر کسی پوشیده نیست، گرچه خط نستعلیق امروز کشورهای شرق ایران، در کشیدگی‌ها، دوایر حروف، تناسب و تقارن و... گرمی و دلربایی نستعلیق ایرانی را ندارد، اما خطی که بیشتر از هر نوع دیگری در شبه‌قاره رواج یافته و شاهان گورکانی هند مشوق آن بوده‌اند، همین خط نستعلیق است که حتی خود شاهان نیز آثاری هنری بدان آفریده‌اند و بعدها خط اردو نیز بر همان اساس ساخته و پرداخته شده است.<sup>۲</sup> رویکرد امروز وزارت تعلیم حکومت پاکستان به این خط در کتاب‌های درسی، نشان از توجه عمیق پاکستانی‌ها به هنر خوشنویسی دارد.

گفتنی است که مطابق برآورد نتایج اولین همایش مربوط به بررسی خط دانش‌آموزان ایران که با عنوان «همایش بررسی و تبیین علل بدخطی دانش‌آموزان» برای نخستین بار در ایران به همت دفتر تألیف سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش در اسفند ماه ۱۳۷۸ ش برگزار شد، وجود کتاب‌های درسی امروز ایران، به ویژه کتاب اول دبستان، با خط خشن و غیرقابل توجه آن، که از حدود سی و پنج سال در این سرزمین رایج است، عامل بدخطی نسل امروز و حتی مبلمان، شناخته شده است. اما هنوز برای رفع این نقص بزرگ قدمی اساسی برنداشته‌اند، در صورتی که امروز پاکستانی‌ها به مدد خط نستعلیق که خط ملی ایرانیان محسوب می‌شود، نه تنها در حوزه خوشنویسی و کارهای هنری به موفقیت‌های چشمگیری نائل آمده‌اند، بلکه همه فارسی‌نویسان آن دیار هم خطی خوش و دلکش دارند که شگفتی این زیبانویسی هم سنگ شگفتی نازیبانویسی فرزندان ماست.

۱. بررسی پیش‌نویس بخشی از کتاب زبان آموزی مدارس افغانستان، پیش از استیلا طالبان، که مادر پایان این مقال از آن سخن خواهیم گفت، ژرفای این فاجعه را که از دور رخ می‌تابد، نشان خواهد داد.

۲. نکت یوسفی، غلامحسین، «خط و خطاطی»، دبستان، ش ۳۸.

کار خطاطی این کتاب‌ها را این خوشنویسان به انجام رسانده‌اند: ۱. محمد یوسف اردوبازار؛ ۲. عارف نوشاهی شرقپوری؛ و ۳. محمد اسلم طور.

اگر نخستین امتیاز این کتاب‌ها را خط آنها بدانیم، مسلماً درمین امتیاز، تدوین و تألیف گروهی آنهاست؛ به این معناکه مسئولیت تألیف هر یک از آنها بر عهده گروهی متخصص موضوعی و زبانی است و استاد ریاض حسین چوهدری با عنوان پاکستانی «نگران» عهده‌دار نظارت بر کار تألیف بوده و در یک مورد هم، نظارت بر این مهم با شرکت استاد شکفته صابر انجام گرفته است.

تمامی این آثار به سفارش مؤسسه پنجاب تیکت بک‌بورد، واقع در لاهور، تهیه شده و حقوق مادی و معنوی آنها نیز به همین مؤسسه تعلق دارد. گفتنی است که برایشانی این کتاب‌ها چهار واژه «امانت، دیانت، صداقت، شرافت»، به عنوان نشانه شناسایی مؤسسه می‌درخشد.

بر اساس اطلاعات صفحه شناسنامه، این کتاب‌ها در «قومی رسویر کمیٹی وفاقی وزارت تعلیم حکومت پاکستان» بازیابی و ممیزی شده است.

و اما فهرست نام‌ها، مؤلفان این کتاب‌ها بدین قرار است:

الف. کتاب جدید فارسی (ترمیم شده) برای کلاس ششم: ۱. دکتر آغامحمد بعین‌خان؛ ۲. میرزا هادی علی بیگ (مرحوم)؛ ۳. دکتر خانم ممتاز غفور؛ ۴. سید منظور حسین شاه؛ تجدیدنظرکنندگان: دکتر آفتاب اصغر، دکتر خالده آفتاب.

ب. کتاب جدید فارسی برای کلاس هفتم: ۱. دکتر محمد بشیر حسین (مرحوم)؛ ۲. میرزا هادی علی بیگ (مرحوم)؛ ۳. سید نصیر شادانی.

پ. کتاب جدید فارسی برای کلاس هشتم (ترتیب نو یا نظام جدید): ۱. دکتر آفتاب اصغر؛ ۲. پرفسور شجاعت حسین بخاری؛ ۳. میرزا هادی علی بیگ (مرحوم).

ت. کتاب جدید فارسی ادب برای کلاس‌های نهم و دهم: ۱. دکتر خالده آفتاب؛ ۲. محمد خان کلیم؛ ۳. نوازش علی شیخ؛ ۴. غلام معین‌الدین نظامی.

ث. فارسی برای کلاس دوازدهم: همان مؤلفان ردیف ت.

سرپرستی این کار عظیم را پرفسور سید زاهد حسین کاظمی، دکتر عبدالرحمن چوهدری، و میجر اقبال احمد برعهده داشته‌اند.

ناشران این کتاب‌ها نیز در زمره نام‌آورترین و برآوازه‌ترین ناشران سرزمین پاکستان‌اند که به ذکر نام برخی، به قصد سیاست از این کار بزرگ فرهنگی، بسنده می‌شود:

الف. مدینه پبلشنگ ایندپرنتنگ هارس، گنپت رود، لاهور؛ ب. تهذیب سنز، اردوبازار، لاهور؛ پ. دوگر برادرز، اردوبازار، لاهور؛ ت. آزادبک دپو، اردوبازار، لاهور؛ ث. ظهیر بک دپو، اردوبازار، لاهور.

کتاب‌ها با دیباچه اردوزبان مؤلفان در باب وابستگی‌ها و پیوستگی‌های برادرانه ادبی وزبانی ایران و پاکستان و لزوم آموختن زبان فارسی به عنوان زبانی زنده و قابل تحسین، با یادآوری عظمت و شکوه هزارساله این زبان به عنوان زبان علم و ادب اغلب سرزمین‌های دنیای اسلام به‌ویژه شبه‌قاره، آغاز می‌شود.

نخستین کتاب از این رشته کتاب‌ها که برای تدریس در سال ششم ابتدایی تدوین شده، با فهرست‌های دو بخش متمایز کتاب ادامه می‌یابد. نگاه اجمالی به دو بخش کتاب نشان می‌دهد که اولی به قصد آموزش دستور زبان فارسی و تطبیق آن با دستور اردو نوشته شده است و دومین بخش، ویژه ایجاد مهارت خواندن است و بقیه کتاب‌ها - که تدریشان تا سال دوازدهم دبیرستان ادامه می‌یابد - بدون داشتن فصول دستوری، تنها شامل بخش‌هایی از نظم و نثر فارسی‌اند. بحث مربوط به دستور در جای خود خواهد آمد و به نقد علمی این بخش خواهیم پرداخت. بخش دوم کتاب ششم، همچون بقیه کتاب‌ها، شامل متن‌هایی برای ایجاد مهارت خواندن است.

از مزایای دیگری که می‌توان برای کتاب ششم، آن است که در زمینه آموزش دستور، آمیختگی سبکی در کتاب وجود ندارد. این مطلب از آن جهت اهمیت دارد که اگر آنچه را به عنوان زبان فارسی می‌شناسیم در طول حیاتش مورد توجه قرار دهیم، به گونه‌ها و سبک‌های متعددی برمی‌خوریم که گاه بین یکی تا دیگری، بی‌اغراق، به اندازه زبانی تا زبانی دیگر فاصله است و این مطلب را از تورق دو کتاب از دو دوره مختلف، مثلاً جهانگنای جویی و یکی از آثار جلال آل احمد، به سادگی می‌توان دریافت. بدیهی است بررسی دو کتاب با این ویژگی‌های چشمگیر، با معیارهایی یکسان، به هیچ روی درست نیست؛ و این مرزی است که غالب دستورنویسان یا منتقدان دستوری ما آن را می‌شکنند و حریمش را قابل رعایت نمی‌دانند.

کتاب‌هایی تا این حد گسترده به‌طور حتم نمی‌توانند از لغزش بری باشند. برخی از نارسایی‌های کتاب‌ها، البته به قصد اصلاح، در زیر می‌آید. اما پیش از ورود به این مبحث بهتر است روش نقد حاضر توضیح داده شود.

الف. می‌دانیم که در هیچ نقدی، برشمردن تمامی خطاها و اشکالات کتاب معمول

نیست، کانی است نمونه‌هایی را برشمرد و یافتن و اصلاح بقیه را به نویسنده وا گذاشت؛ اما در اینجا فرض بر آن است که حداکثر توان نویسنده یا نویسندگان همین بوده است، بنابراین شرح مجمل را نمی‌توان وافی به مقصود دانست.

ب. برای ورود بهتر به این مسئله لازم آمد آن را به حوزه‌های کوچک‌تری تقسیم کنیم تا کار بررسی آسان‌تر صورت گیرد. بر این اساس موارد یادشده شامل این چند حوزه خواهد بود:

۱. زبان؛ ۲. دستور خط؛ ۳. املا؛ ۴. مهارت؛ ۵. معنا.

## ۱ زبان

۱.۱ تلفظ. اگر به این مبحث از دیدی علمی مبتنی بر اصول زبان‌شناسی نگاه کنیم به این دو نتیجه می‌رسیم:

الف. اختلاف تلفظ در میان افراد بشر ناگزیر است و نمی‌توان انتظار داشت همه مردم تمامی واژه‌ها را یکسان بر زبان آورند. تفاوت اندام‌های صوتی، تفاوت محل زندگی، و اجتماع و خاستگاه طبقاتی فرد، از جمله عواملی هستند که موجب تغییر تلفظ می‌شوند و بسیار بدیهی و پذیرفتنی است که وقتی قومی واژه‌های زبان دیگری را به کار می‌گیرند، آن را با معیارهای صوتی و آوایی خود ادا کنند. بارزترین نمونه این موضوع، رفتار ایرانیان با واژه‌های عربی است. ایرانیان با همه تقدسی که برای زبان و الفاظ قرآنی قائل‌اند و شاید بیش از سایر ملت‌ها درباره زبان و قرائت صحیح عربی تدقیق کرده‌اند و رساله و کتاب نوشته‌اند، تنها هنگام ادای نماز و قرائت قرآن بر تلفظ صحیح عربی تأکید دارند و در سایر موارد حُسن، هُبین است و انضباط، انزبات تلفظ می‌شود. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت تلفظ در همه حوزه‌های زبانی دقیقاً یکسان باشد.

ب. هم‌چنان که آمد، تغییر تلفظ تنها در مورد استخدام الفاظ بیگانه در زبان خودی مجاز است، اما وقتی اهل زبانی بخواهند به زبان دیگری گفت‌وگو کنند، ناگزیر باید تابع قوانین آن زبان باشند و در غیر این صورت نمی‌توان گفت زبانی که آنها می‌گویند و می‌نویسند، همان زبان است. بر این اساس، تلفظ برخی از واژگان فارسی، چنان که در این کتاب‌ها آمده، معمول فارسی‌زبانان امروز ایران - که صاحبان اصلی این زبان‌اند و حق دارند درباره آن اظهار نظر کنند - نیست. برخی از اشکالات تلفظی در نمودار زیر می‌آیند:

| واژه                   | صفحه   | کتاب | واژه                 | صفحه | کتاب |
|------------------------|--------|------|----------------------|------|------|
| رزق <sup>۱</sup>       | ۹      | ششم  | آموزگار <sup>۲</sup> | ۱۰   | ششم  |
| مادر <sup>۲</sup>      | ۵۴، ۱۱ | »    | تا <sup>۲</sup>      | ۱۱   | »    |
| با <sup>۲</sup>        | ۱۱     | »    | خودنویس <sup>۳</sup> | ۱۱   | »    |
| ما <sup>۲</sup>        | ۴۷، ۱۲ | »    | دوات <sup>۲</sup>    | ۱۳   | »    |
| بادوام <sup>۲</sup>    | ۱۴     | »    | ناهار <sup>۲</sup>   | ۱۵   | »    |
| غذای <sup>۲</sup>      | ۱۵     | »    | چاشت <sup>۲</sup>    | ۱۵   | »    |
| خالای <sup>۲</sup>     | ۱۵     | »    | زاه <sup>۲</sup>     | ۱۶   | »    |
| دهقان <sup>۲</sup>     | ۱۷     | »    | چهار <sup>۲</sup>    | ۱۷   | »    |
| انگشت <sup>۲</sup>     | ۱۷     | »    | بادبادی <sup>۲</sup> | ۲۲   | »    |
| چهارشنبه <sup>۲</sup>  | ۱۸     | »    | قنددان <sup>۲</sup>  | ۲۸   | »    |
| بالاخره <sup>۵</sup>   | ۳۱     | »    | طعمه                 | ۲۳   | هفتم |
| بزبود                  | ۲۳     | هفتم | نظافت                | ۴۰   | »    |
| آتش                    | ۴۷     | »    | فصلات                | ۵۰   | »    |
| چنان                   | ۵۰     | »    | نشاط                 | ۵۰   | »    |
| زستان                  | ۵۵     | »    | ابرايست              | ۵۵   | »    |
| مابحتاج <sup>۶</sup>   | ۵۸     | »    | مواظب                | ۶۹   | »    |
| گله <sup>۷</sup> / گله | ۷۰     | »    | مشوره <sup>۸</sup>   | ۷۱   | »    |

۱. به جای وزن.

۲. تلفظ اخیر در این واژه و واژه‌های مشابه ناشی از تأثیر مستقیم قواعد آوایی و رسم الخط عربی است که مصوّت

بلند *ā* فارسی و *ā* کشیده می‌دانند و آن را با *ā* یعنی *ā* قابل متوح نشان می‌دهند.

۳. اگرچه بسیاری از نمونه‌های مصوت - در تلفظ امروز فارسی زمانان به - تبدیل شده، اما نوشتن *ā* بی آن‌که

مشمول این روند تغییر گردد، از دودترین تاریخ پیدایش زبان فارسی همواره به کسر اول تلفظ می‌شده است. جز این نیز

اصولاً وقتی دو مصوت در یک واژه از بی هم بیایند که دومی *ā* باشد، اولی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به - (*e*)

بدل می‌کند. بار دیگر همین واژه در بحث، فرهنگت، ص ۱۱ با تلفظ خودنویس آمده است.

۴. به جای انگشت.

۵. به جای بالاخره.

۱. روشن است که در تلفظ *ā* و *ū* در اصل عربی این واژه، گونه‌های آزاد هم‌اند، اما آنچه امروزه در فارسی

رایج است، یعنی *ā* باید اصلی شمرده شود. ۷. در معنای رمه.

۸. این گونه واژه‌ها نیز که در اصل عربی به *ā* ختم می‌شوند، اما فارسی‌زبانان تلفظ پایانی *ā*، به آنها می‌دهند،

در کتاب‌های مورد بحث ما با تلفظ عربی آمده‌اند.

|                     |      |         |                      |        |         |
|---------------------|------|---------|----------------------|--------|---------|
| خدمت                | ۶۸   | •       | إنا                  | ۷      | هتم     |
| عمو                 | ۱۳   | هتم     | بُنید                | ۱۳     | •       |
| معالجت <sup>۱</sup> | ۱۸   | •       | مِشکن <sup>۲</sup>   | ۲۱     | •       |
| برون                | ۲۱   | •       | آیش                  | ۲۲-۳۲  | •       |
| ظلمت                | ۲۲   | •       | مکالمه               | ۲۶     | •       |
| بُود                | ۲۹   | •       | ذبیح                 | ۳۱-۴۰  | •       |
| عار دارم            | ۳۱   | •       | بَسرک                | ۳۱     | •       |
| گلو                 | ۳۶   | •       | گیر دکان             | ۵۳     | •       |
| پانزده              | ۵۵   | •       | سن                   | ۵۵     | •       |
| خزفش                | ۶۷   | •       | إنا                  | ۷      | نهم دهم |
| علی <sup>۳</sup>    | ۱۳   | نهم دهم | بَسرک                | ۲۳     | •       |
| استقلال             | ۵۴   | •       | راو آهن <sup>۴</sup> | ۶۲     | •       |
| شهل <sup>۵</sup>    | ۷۳-۴ | •       | پهم                  | ۷۴     | •       |
| تیم <sup>۶</sup>    | ۲۰   | دوازدهم | نیشاپور              | ۵۴، ۲۳ | دوازدهم |
| آی <sup>۷</sup>     | ۲۸   | •       | امیر <sup>۸</sup>    | ۳۲     | •       |

۱. تلفظ امروز باب مُغائَلَه که خاص عربی است، در فارسی مُغایله است.

۲. به جای شینگر.

۳. تلفظ این واژه در فارسی امروز بدون تشدید است، مگر این که بدل زاین، همراه داشته باشد؛ مثلاً علن بر این طالب (ع).

۴. از این گونه کلمات مرکب - که در اصل با نشن نشای اضافه به هم پیوسته اند - به مرور زمان، نقش نشای اضافه حذف می‌شود، پدژن و مادژشهر نمونه‌های دیگر آن هستند.

۵. روشن است که الگوهای همجایی فارسی امروز اجازة تولید همجای CCV نمی‌دهد؛ به عبارت غیر فنی، در فارسی ابتدا به ساکن وجود ندارد و همجای مجاز بر اساس الگوی (CVC(C) قابل تولید است و اگر در این واژه نشانه سکون مربوط به هاء است - که هست - باید واژه به صورت و شهل نوشته شود.

۶. به معنای نیشم.

۷. در فارسی معیار ایران همزة نخستین این واژه مکسور است. تلفظ کتاب حاضر مبتنی بر گفتار مردم امروز افغانستان و تاجیکستان است.

۸. در متن حاضر چنین آمده است: «امیر سیککین... واژه امیر در این کاربرد برای سیککین شاخص است و هیچ شاخصی به واژه بعد از خود اضافه نمی‌شود و در نتیجه کسره نمی‌گیرد. به عبارت دیگر بین شاخص و هسته گروه اسمی که بلافاصله پس از آن می‌آید، حرکتی وجود ندارد.»

|         |    |                      |         |    |                       |
|---------|----|----------------------|---------|----|-----------------------|
| دوازدهم | ۴۵ | آلو آلو <sup>۲</sup> | دوازدهم | ۳۲ | طغ <sup>۱</sup>       |
| »       | ۸۰ | نواپی <sup>۲</sup>   | »       | ۶۴ | حسن خلقی <sup>۳</sup> |
| »       | ۹۵ | پراگنده              | »       | ۸۱ | لوازم                 |

## ۲.۱ دستور زبان

۱.۲.۱ مسائل نظری دستور زبان. این مباحث شامل تعاریف و اصطلاحات دستوری کتاب‌هاست که مستقیماً آموخته می‌شوند یا در حین تمرین‌های مهارتی به صورت غیرمستقیم می‌آیند.

کتاب نخست (کتاب ششم) در بیست و یک درس دستوری، شامل این مواد است:

۱. اسم اشاره؛ ۲. مرکب اضافی؛ ۳. مرکب توصیفی؛ ۴. حروف جار(؟)؛ ۵. ضمیر منفصل؛ ۶. ضمیر متصل؛ ۷. مصادر؛ ۷. اعداد؛ ۹. اعداد ترتیبی؛ ۱۰. اعداد پنج فصل؛ ۱۱. ماضی مطلق؛ ۱۲. تذکیر و تأنیث (؟)؛ ۱۳. مفرد و جمع؛ ۱۴. کلمات استفهام؛ ۱۵. ماضی قریب؛ ۱۶. ماضی بعید؛ ۱۷. ماضی استمراری؛ ۱۸. ماضی شکیه یا احتمالی؛ ۱۹. ماضی شرطی یا تمنایی؛ ۲۰. اعاده فعل‌های ماضی؛ ۲۱. فعل مضارع.

ساختار هر درس دستوری چنین است: جز دو درس آخر، بقیه درس‌ها با واژه‌آموزی به تدریس مباحث دستوری می‌پردازند، روشی که در زبان‌آموزی به شیوه‌های امروزی نه کارایی دارد و نه مطنوب دانش آموز است. در مرحله دوم، همان واژه‌ها در جملاتی منفرد و گسسته از یکدیگر، ارائه می‌شوند؛ بی آن‌که کم‌ترین توضیحی در این‌باره داده شود. پس از پایان مبحث جمله‌های نمونه، نوبت به مبحث فرهنگ می‌رسد که بدون توجه به جمله‌ها تنها به واگفت معنای واژه‌ها به زبان اردو می‌پردازد.

مبحث تمرین هر درس شامل دو تا سه تمرین یا پرسش به زبان اردو است که غالباً جمله‌هایی به اردو داده و از دانش‌آموز ترجمه آنها به زبان فارسی خواسته می‌شود. صورت

۱. ممکن است گاهی ضرورت شعر به سکون هم در این واژه بینجامد، اما در اثر این سکون مجاز نیست.

۲. تلفظ این اصطلاح در فارسی امروز آلو (allow) است نه آلو (Allow).

۳. به جای حسن خلق.

۴. به جای نواپی.



همه تمرین‌ها به زبان اردو آمده است که باعث کندی روند زبان‌آموزی می‌شود. تفاوت ساختاری دو درس آخر با بقیه آن است که از این دو، واژه‌های آغازین حذف شده است.

تدریس دستر به همین کتاب پایان می‌پذیرد و تا پایان دوره هفت‌ساله تحصیلی، تنها در هر مبحث تمرین، دسترالعمل‌هایی برای ساختن جمله‌هایی می‌آید که نوعی مهارت دستوری در آنها گنجانده شده است و غالباً چون به صورتی بسیار سطحی و با یک مثال همراه‌اند، قطعاً نمی‌توانند پاسخگویی نیاز زبان‌آموزان باشند.

جز این، در هیچ جای کتاب‌ها مستقیماً سخنی از دستر نیامده است و صدا البته چنین شیوه‌ای - در صورتی که کتاب‌ها با روش‌های امروزی زبان‌آموزی نوشته شده بودند و نیز در صورتی که استادان زبان‌آموز پاکستانی تبحر کافی در ماده درسی دستور زبان فارسی و تخصص کافی در امر تدریس آن می‌داشتند - می‌توانست به شیوه‌ای کارآمد و علمی در تدریس موفقیت‌آمیز دستور بدل شود، اما وقتی کتاب‌های حاضر، خود بلندترین گام‌های علمی استادان و متخصصان فارسی‌دان آن سرزمین باشند، ناگفته پیداست که وضعیت تدریس آن به وسیله فروتران چگونه خواهد بود.

۱.۱.۲.۱ بحث‌های دستوری نادرست. برخی از مباحث دستوری این کتاب‌ها فاقد پشتوانه علمی کافی‌اند و برخی نیز با یافته‌ها و نظریه‌های امروزی بیگانه‌اند. بهره‌ای از این مطالب نیز استنباط‌های شخصی نویسندگان آنهاست که با اصولاً محلی از اعراب ندارند، یا بی‌اهمیت‌تر از آن‌اند که لزومی به طرح آنها باشد. این مباحث از آن جمله است:

۲.۱.۲.۱ مرکب توصیفی و مرکب اضافی. هر دو یا چند کلمه‌ای که به کمک نقش‌نمای کسره از پی هم بیایند، برخلاف آنچه در این کتاب و حتی بیشتر کتاب‌های دستوری فارسی آمده، با یکدیگر ترکیب نمی‌شوند تا مرکب توصیفی و اضافی نامیده شوند. ترکیب در هر زبانی تابع قواعد خاصی است! در زبان فارسی، ترکیب - که یکی از در راه

---

۱. امروزه در روش‌های نوین زبان‌آموزی بهترین شیوه آن است که فراگیرنده به هر شکل ممکن در موقعیت زبان دوم فرار گیرد و ناگزیر شود با تلاش فکری برای حل اشکالات زبانی خود اقدام کند. این روش با وجود اشکال در اجرا موفق‌ترین شیوه است. برای حصول نتیجه مطلوب بهتر است کلیه کتاب‌هایی که به قصد آموزش زبان دوم نوشته می‌شوند، از به کار گرفتن زبان نخست حتی دو موردت تمرین‌ها نیز پرهیز می‌کنند.

تأمین نیازهای لغوی زبان است<sup>۱</sup> - از هم‌نشینی دو یا چند تکواژ آزاد حاصل می‌شود که واحد واژگانی یکپارچه و گسست‌ناپذیر جدیدی تشکیل دهد. در این صورت اجزای واژه جدید تکیه‌های جداگانه خودشان را از دست می‌دهند و تنها در پایان واژه جدید یک تکیه می‌آید؛ مثلاً دو تکواژ آزاد «کاروان» و «سرا» وقتی با هم ترکیب می‌شوند، به صورت «کاروان‌سرا» تلفظ می‌شوند که تنها یک تکیه در هجای پایانی دارد. نشانه گسست‌ناپذیری واژه جدید نیز آن است که در پیوندگاه آن دو مطلقاً نمی‌توان هیچ عنصر زبانی دیگری آورد. مثلاً کاربرد «کاروان‌ها سرا» یا «کاروانی سرا» ممکن نیست. با این توضیح گروه‌های اسمی «جان مشتاق» و «سلطان عالم»<sup>۲</sup> و امثال آنها ترکیب نیستند؛ زیرا می‌توانند به صورت «جان‌های مشتاق» و «سلطانان / سلاطین عالم» به کار روند.

۲.۱.۱.۲.۱ حروف جار (ص ۱۱). مؤلفان محترم این حروف فارسی را حروف جار دانسته‌اند: در، بر، زیر، کنار، از، تا، پیش، پس، با.

خدایش بیامرزاد مرحوم مولوی محمد نجم‌الغنی خان رامپوری را که نخستین بار این اصطلاح نادرست را در دهان دستورنویسان شبه‌قاره گذاشت. این بزرگوار حدود هشتاد سال پیش با مطالعه بیش از سیصد کتاب معتبر، کتاب دستوری برای زبان فارسی در لکنهوی هند پی افکند که الحق جای شگفتی و سپاس دارد. اما کاش او نیز که یک تنه همت کرد و کاری بزرگ را سامان داد، به جای مراجعه ~~به~~ همه آثار غیرایرانی، اندکی به سرزمین مادری این زبان عنایت می‌داشت تا این‌گونه بیراهه نیماید. به نظر این بزرگوار در دنیا تنها یک زبان وجود دارد که شایسته عنایت است و آن عربی است، و دیگر زبان‌ها نیز باید خود را با آن تطبیق دهند. با این پیش‌فرض، ایشان زبان عربی را محور و معیار قرار می‌دهد و مثلاً چون در زبان عربی معادل واژه‌های فوق حرف جر نام دارند، در زبان‌های دیگر نیز باید لاجرم چنین باشد. حال اگر این حروف، همانند عربی، پایان واژه را مجرور نساخت، نوع اعراب را نیز تقدیری می‌گیرد.<sup>۳</sup> حتی یک‌بار هم در کتاب‌های دستوری فارسی که در داخل ایران تألیف شده، حروف اضافه با این اسم نیامده‌اند.

۳.۱.۱.۲.۱ تذکیر و تأنیث. این مبحث بدون هیچ توضیحی که مقصد و مقصود مؤلفان را

۱. راه دیگر، اشتقاق است.

۲. کتاب جدید فارسی ادب، برای کلاس‌های نهم و دهم، ص ۱۰.

۳. همایی، جلال‌الدین، مجله فرهنگستان، ش ۳، ۲۰۱، به نقل از دهخدا، گنجینه، مقدمه، ص ۱۱۴.

برساند در صفحه ۲۲ کتاب ششم آمده است و برای تشخیص آن نیز در صفحه بعد تمرین‌هایی داده شده است. باید دانست که زبان در یک تعریف، شبکه‌ای از تقابلهاست و موجودیت و هویت آن نیز به همین تقابلهای وابسته است. در صورت نبود تقابل، اصولاً موضوعی طرح نمی‌شود تا جایگاهی در ذهن بیابد. به عنوان مثال اگر در زبان عرب موضوعی با عنوان «تثنيه» مطرح می‌شود صرفاً برای مفهوم تثنيه نیست، بلکه برای آن است که در ساخت جمله و صرف فعل مؤثر است؛ یعنی زبان عربی بر خلاف زبان فارسی با مفاهیم یک، دو و بیش از دو سروکار دارد و برای هر یک، در بیان شبکه فعل‌ها دست به انتخاب می‌زند؛ در صورتی که چون در زبان فارسی چنین تقابلی تنها میان یک و بیش از یک مطرح می‌گردد، فارسی‌زبان به مفهوم تثنيه بی‌احتیاست. بنابراین مفهوم تذکیر و تأنیث نیز چون در شبکه فعل‌های فارسی بی‌تأثیر است، مبحث قابل طرحی در زبان به حساب نمی‌آید.

۴.۱.۱.۲.۱ ضمیرهای متصل. شش ضمیر پیوسته فارسی عبارت‌اند از: *م، ت، ش، مان، تان، شان*.

در کتاب ششم، درس ششم، صفحه ۱۴، سه ضمیر جمع با حذف مصوت آغازین ذکر شده‌اند.

۵.۱.۱.۲.۱ نامگذاری‌های غیرمعمول. این که اهل هر زبانی بخواهند با هماهنگ ساختن با نزدیک کردن تعریف‌ها به زبان خود، مسائل علمی را ساده و به فهم عام نزدیک کنند، کاری درست و پذیرفتنی است، اما این امر نباید با اصول پذیرفته‌شده زبان دیگر در تضاد باشد. از جمله این موارد در کتاب‌های اخیر، مسائل زیر است:

۱.۵.۱.۱.۲.۱ تغییر نام ماضی نقلی به ماضی قریب.<sup>۱</sup> اگر این تغییر در جهت تقابل ماضی نقلی با ماضی بعید<sup>۲</sup> قرار گرفته، کاملاً نادرست است؛ زیرا در فارسی، ماضی بعید با ماضی ساده در تقابل است به این دلیل که در جمله‌های مرکب معمولاً وقتی جمله وابسته (پیرو) به صورت ماضی بعید می‌آید، جمله هسته (پایه) آن ماضی ساده است و هرگز در این جایگاه ماضی نقلی نمی‌آید: وقتی من به آنجا رسیدم او رفته بود (درست)؛ وقتی من به آنجا رسیده‌ام او رفته بود (نادرست). بنابراین چنین تغییر نامی مبتنی بر هیچ دلیل موجهی نیست.

۱. کتاب ششم، ص ۲۵.

۲. به این معنا که ممکن است مفهوم دور و نزدیک را از آن اراده کرده باشند.

۲.۵.۱.۱.۲.۱ تغییر نام ماضی التزامی به ماضی شکیه<sup>۱</sup> شک و تردید تنها یکی از پیام‌های معنایی وجه التزامی است. یعنی فعل در صورتی در وجه التزامی به کار می‌رود که وقوع آن به صورت الزام، شک و تردید، آرزو، توصیه، شرط، دعا یا میل مطرح شود: کاش بیاید. شاید بیاید. باید بیاید. اگر نیاید. بگو بیاید. شاید آمده باشد. خدا کند آمده باشد. باید آمده باشد. بنابراین اگر هدف انطباق اسم و مسمی باشد، از آن رو که در صورت تغییر اخیر هم تنها با یکی از کاربردهایش انطباق دارد، این تغییر جز سردرگمی نتیجه دیگری نمی‌دهد.

۲.۵.۱.۱.۲.۱ تغییر نام ماضی استمراری به ماضی شرطی یا تمنایی<sup>۲</sup> ابتدا باید دید چه عاملی مؤلفان محترم را به این تغییر نام وامی‌دارد. قطعاً در حین تألیف و تحقیق به این نکته برخورد کرده‌اند که ماضی استمراری به این صورت‌ها هم می‌آید: کاش می‌آمدید؛ اگر می‌آمدید؛... اما باید پرسید آیا این یافته ملاکی چنان معتبر تواند بود که مبنای این تغییر نام گردد؟ واضح است که خواسته انسان برای نامگذاری اشیا آن است که هر نامی از حد یک برجسب صرف فراتر رود تمامی ویژگی‌ها و مشخصه‌ها و کاربردهای آن چیز را نیز بنمایاند. دستگاهی که امروزه برای چرخ کردن گوشت به کار می‌رود، در عین حال می‌تواند پیاز و سیب‌زمینی و برخی چیزهای دیگر را هم چرخ کند و اگر مبنای نامگذاری، همه کاربردهای این دستگاه می‌بود، روشن است که چه نامی طولانی بر آن باید می‌گذاشتند، اما معمولاً مهم‌ترین ویژگی هر چیز برای تسمیه آن انتخاب می‌شود. حال باید دید کدام زمان را نمی‌توان برای القای مفهوم شرط به کار برد. زمان‌های ممکن را آزمایش می‌کنیم: اگر تو می‌آیی، من هم می‌آیم. اگر تو بیایی، من هم می‌آیم. اگر تو آمدی، من هم می‌آیم. اگر تو می‌آمدی، من هم می‌آمدم. اگر تو آمده بودی، من هم می‌آمدم. اگر تو آمده‌ای، من هم آمده‌ام. اگر تو آمده باشی، من هم می‌آیم. به طوری که می‌بینیم تقریباً تمام زمان‌ها می‌توانند برای القای مفهوم شرط به کار روند، اما به دلیل این کاربرد نمی‌توان همه آنها را شرطی نامید.

۲.۵.۱.۱.۲.۱ عدد. این کتاب بحث عدد را در بخشی جداگانه گنجانده است که پیوستگی آن به هیچ‌یک از تقسیمات زبانی مشخص نیست، در صورتی که زبان کل یکپارچه‌ای است دارای اجزاء، و هر جزء در پیکره این دستگاه وظیفه‌ای خاص برعهده

دارد. در زبان فارسی عدد یا از مقوله اسم است یا صفت؛ یعنی بسته به کارکرد آن در یکی از این دو دسته طبقه‌بندی می‌شود؛ اگر همراه با اسمی آمد و همچون سایر صفت‌های شناخته، توضیحی به اسم افزود، صفت است، وگرنه اسم. دو مثال موضوع را روشن‌تر خواهد کرد: «کتاب دوم را گران‌تر خریدیم.» در این جمله می‌توان به جای «دوم» یکی از صفت‌های مناسب آن را آورد و مثلاً گفت «کتاب آبی‌رنگ»، «کتاب قطور» یا هر صفت مناسب دیگر؛ بنابراین واژه «دوم» در این جمله هم‌سنگ «آبی‌رنگ»، «قطور» یا همانند آنها خواهد بود و کارکرد وصفی خواهد داشت به همین دلیل صفت است؛ اما وقتی به تنهایی به کار رود و جایگاه اسمی را اشغال کند گروه اسمی است، همچون این مثال: «دوم عدد ترتیبی است.»

در این جمله واژه «دوم» چون جایگاه نهاد را اشغال کرده، از نظر مقوله در گروه اسمی می‌گنجد. اما در درس هشتم کتاب ششم، اعداد از یک تا ده ذیل عنوان «اعداد» آمده‌اند. این عنوان دست‌کم در این بخش از سخن می‌بایست «اعداد اصلی» می‌بود که در برابر «اعداد ترتیبی» قرار می‌گیرند؛ زیرا پس از این درس، در درس نهم، صفحه ۱۸، با عنوان «اعداد ترتیبی» آمده است؛ یعنی یکم، یکمین... مقصود از درس دهم با عنوان «اعداد پنج فصل» مشخص نشد. ذیل این عنوان اعداد اصلی یازده تا بیست آمده است و در توضیح آن، این مطلب: «یک سال پنج فصل دارد که از این قرار است: فصل بهار، فصل تابستان، فصل باران، فصل پاییز، فصل زمستان...»<sup>۱</sup>

به علت اهمیت باران‌های سیل‌آسا در پاکستان آن هم در ماه اوت، چندماه هم به نام فصل باران نامگذاری شده است، اما جای تدریس این استثنا در زبان‌آموزی فارسی نیست.<sup>۲</sup>

۲.۲.۱. ماثل کاربردی دستور زبان. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 ۱.۲.۲.۱. جمله‌های خارج از معیار، که با توجه به جمله‌های متداول در فارسی امروز نادرست‌اند. ساختن جمله به‌ویژه جمله‌های زیبا در هر زبانی دارای معیارهای مشخصی است. جمله‌های زیبا جمله‌هایی هستند که بر اساس جمله‌های پایه، با استفاده از روش جانشین‌سازی‌های پی‌درپی روی محور جانشینی، از نظر صوری می‌توانند تا بر نهایت تولید شوند و در به‌کارگیری فعل‌ها نیز هیچ محدودیتی ندارند. تنها کافی است الگوهای

۱. کتاب ششم، ص ۱۹.

۲. اما همین موضوع در کتاب هشتم، درس ۲۹، با عنوان «چهار فصل سال: بهار، تابستان، پاییز و خزان»

برگشتن به زبان، زمستان آمده است.

نابت جمله‌های پایه، که در هر زبان به راحتی بر اساس بسامد قابل شناسایی اند، برای ساختن جمله‌های جدید مورد توجه قرار گیرند.

بر این اساس با توجه به جمله‌های معمول در زبان فارسی امروز تمام یا بخشی از جمله‌های زیر، نادرست است:

| کتاب | صفحه | جمله  |
|------|------|---|
| ششم  | ۱۰   | فرزانه دختر نیک است. <sup>۱</sup>                             |
| ششم  | ۱۰   | حمید پسر خوب است. <sup>۲</sup>                                |
| ششم  | ۱۱   | دوات بر میز است. <sup>۳</sup>                                 |
| »    | ۱۸   | در ایران و پاکستان روز جمعه در <sup>۴</sup> دبستان تعطیل است. |
| »    | ۱۱   | تو بر کاغذ نوشتی. <sup>۳</sup>                                |
| »    | ۲۳   | من بر کاغذ نوشتم. <sup>۳</sup>                                |
| »    | ۲۳   | کاغذ بر میز است. <sup>۵</sup>                                 |
| »    | ۲۶   | هر یک از آنها با <sup>۶</sup> حوله هم داشته است.              |
| »    | ۲۷   | آیا درس امروز <sup>۷</sup> خوب خواندی؟                        |
| »    | ۲۹   | سبزی‌های <sup>۸</sup> مثل... و خربزه هم می‌کاشت.              |
| »    | ۲۹   | پسری جوان می‌داشت. <sup>۹</sup>                               |
| ششم  | ۳۱   | با دوستان خود بایشان <sup>۱۰</sup> ملاقات کرده باشم.          |
| »    | ۳۳   | شما باغ وحش <sup>۱۱</sup> کی دیده بودید؟                      |

۱. در زبان فارسی سبند این جمله‌ها همواره وابسته بهین و یه نکره می‌گیرد. چنین جمله‌هایی حتی در زبان‌های عربی و انگلیسی نیز نشانه‌هایی معادل و یه نکره فارسی می‌گیرند.
۲. به یادداشت ۱ بنگرید.
۳. جایگاه چنین حرف اضافه‌ای فقط در نثر ادبی قدیم است.
۴. کاربرد این حرف اضافه در چنین بافتی کاملاً زائد است.
۵. به یادداشت ۳ بنگرید.
۶. به یادداشت ۴ بنگرید.
۷. تنها اسم جنس می‌تواند در چنین جایگاهی بدون حرف نشانه‌ی «راه» به کار رود در صورتی که «درس امروز» در جمله اخیر، اسم معرفه است.
۸. در این موضع نیز وابسته بهین و یه نکره لازم است.
۹. فعل «داشتن» جز در موارد معدود و می‌استمرار نمی‌گیرد.
۱۰. حرف اضافه ملاقات «راه» است نه «به».
۱۱. «باغ وحش» در اینجا معرفه است. به یادداشت ۷ بنگرید.

|     |    |  |
|-----|----|--|
| »   | ۳۳ | من امروز از بازار کتاب‌ها <sup>۱</sup> خریدم.                                |
| »   | ۳۳ | مادر ریحان راحتاً صدا کرده باشد و او را آفرین هم گفته باشد. <sup>۲</sup>     |
| »   | ۳۵ | اگر گویم <sup>۳</sup> که اکسنتی همین باید همین خود را با جان و دل محبت کنیم. |
| »   | ۳۹ | بعد از محمد مصطفی هیچ پیغمبر <sup>۴</sup> نیست.                              |
| »   | ۴۰ | ما بر... ایمان <sup>۵</sup> داریم.   |
| »   | ۴۱ | آها! طاهر جان، من با تو کاری دارم. <sup>۶</sup>                              |
| »   | ۴۶ | دیدي، چه گل‌های تشنگ <sup>۷</sup> آنجا بود!                                  |
| »   | ۴۶ | خاری به دستم خلید. <sup>۸</sup>  |
| »   | ۴۶ | چرا به باغبان نگفتی که برایت گل‌ها <sup>۹</sup> بچیند.                       |
| »   | ۵۱ | هیچ انسان <sup>۱۰</sup> حق ندارد که انسان‌ها را غلام بسازد.                  |
| ششم | ۵۱ | خدا هر انسان <sup>۱۱</sup> را آزاد آفریده است.                               |
| »   | ۵۲ | این بیست و چهار ساعت <sup>۱۲</sup> باید طوری قسمت کنیم...                    |

۱. در چنین کاربردی وابسته همین معناه کثرت می‌دهد و برای نشان دادن جمع باید از وابسته‌های پیشین (صفات مبهم یا شمارشی) استفاده کرده مثلاً چند یا پنج کتاب.
۲. همه فعل‌های التزامی یا همراه واژه‌های رساننده شرط و نزدیک مثل اگر و کاهش و لغال آنها می‌آیند با همراه جمله‌هایی که همین وظیفه را برعهده دارند مثل: آرزو می‌کرد قبول شده باشد.
۳. هیچ‌کدام از فعل‌های مضارع التزامی ساده، امروزه بدون به به کار نمی‌روند.
۴. هیچ در شمار معدود واژه‌های زبان فارسی است که کاربرد آن برای غیرفارسی‌زبان - حتی در صورت داشتن تحصیلات عالی فارسی - در زبان گفتاری و نوشتاری مشکل آفرین است. این واژه تقریباً در تمام کارکردهایش شامل دو بخش است: هیچ و ...ی. وقتی به عنوان صفت مبهم در سخن به کار می‌رود، بخش نخست آن یعنی هیچ پیش از موصوف و بخش دوم آن یعنی ...ی پس از موصوف می‌آید مثل هیچ . دانش آموز . ی (هیچ دانش آموزی) و جز در موارد اندک که بیل به ترکیب با موصوف خویش داود، مثل هیچ وقت، نمی‌توان از جزء دوم آن صرف‌نظر کرد، به همین دلیل آن را نکواز گسته نامیده‌اند.
۵. حرف اضافه ایمان به به است نه، بهره.
۶. آها، فقط در زبان گفتاری می‌آیند نه در نثری سنجیده، آن هم در کتاب درسی.
۷. در چنین بافتی از سخن ...ی لازم است: چه . گل‌های تشنگ . ی؛ زیرا هر دو نیز دومین نکواز گسته فارسی است و کاربرد آن تقریباً همانند هیچ . به یادداشت ۴ بنگرید.
۸. خلیدن جزو واژه‌های تاریخی زبان فارسی است که در زبان امروز کاربرد ندارد.
۹. در این کاربرد واژه گل - اگر به عنوان اسم جنس و اسم عام یعنی مطلق گل، بدون اشاره به گلی خاص مراد است - باید مفرد به کار رود، اما اگر منظور گل مشخصی است، باید نشانه معرفه‌ساز، راه همراه آن بیاید.
۱۰. کمبود ...ی، نکو. به یادداشت ۴ بنگرید.
۱۱. سومین نکواز گسته فارسی نیز بهره است و کاربرد آن تقریباً همانند هیچ . به یادداشت ۴ بنگرید.
۱۲. بیست و چهار ساعت. به دلیل معرفه شدن با این، باید نشانه معرفه‌ساز، راه همراه داشته باشد.

|      |       |   |
|------|-------|---|
| »    | ۵۴    | ... روح بابای ملت با آنها دلشاد <sup>۱</sup> باد.   |
| »    | ۵۴    | کسی که مادرش با او ناراضی است خدا هم به او ناراضی <sup>۲</sup> است.   |
| »    | ۵۴    | اگر مادرش با او ناراضی می‌شود خدا هم با او ناراضی می‌شود. <sup>۳</sup>  |
| هفتم | ۱۵    | سوزش پدر همان‌طور مفید است چنان <sup>۴</sup> که کشت را آب.  |
| »    | ۲۵/۱۸ | شمارا به توحید و اسلام دعوت می‌دهم. / دعوت می‌دادند. <sup>۵</sup>   |
| »    | ۲۳    | زهرا، خواهرشان چون خیر قبول شدنشان <sup>۶</sup> شنید، چه گفت؟   |
| »    | ۲۴    | روباه پای درخت رفته چه آواز <sup>۷</sup> کرد؟   |
| »    | ۲۴    | پس <sup>۸</sup> روباه چه کرد؟   |
| »    | ۲۵    | ... با کفار دیگر مسلمانان را اذیت‌ها می‌داد. <sup>۹</sup>   |
| »    | ۲۷    | اسم پدرش... و اسم جدش... بودند. <sup>۱۰</sup>   |
| »    | ۳۶    | حسن رفتار حضرت هاجره را دیده یک عده از آنها برای همیشه آنجا مسکن خود ساختند و پواش پواش <sup>۱۱</sup> بصروت شهری درآمد. <sup>۱۲</sup> |
| »    | ۳۷    | حضرت رسول(ص) از حیث <sup>۱۳</sup> فتح وارد مکه شدند.  |

۱. حرف اضافه خاص این واژه «از» است نه «با».

۲. حرف اضافه خاص این واژه نیز «از» است نه «با» و «به».

۳. علاوه بر آن که حرف اضافه خاص این واژه نیز «از» است نه «با» به شرح بالا، فعل چنین جمله‌ای نمی‌تواند مضارع اخباری باشد.

۴. هر دو واژه «چنان» و «همان‌طور» در این جمله لیدند و از یک مقوله بنا بر این با وجود یکی، دیگری زائد است.

۵. «مسکرت» دعوت، فعل، کرده است نه «دادن».

۶. «قبول شدن» به دلیل گرفتن وابسته پسین معرفه، شان خود نیز معرفه شده است، به همین دلیل هم باید نشانه راه بگیرد.

۷. «تکواژ» چه... یه نیز مثل «هر... یه» و «هیچ... یه» است به یادداشت ۴ صفحه قبل بنگرید.

۸. «پس» در فارسی حرف ربط است نه لیدر در غالب کارکردهای فارسی‌زبانان غیرایرانی بر خلاف کاربرد معمول، به صورت قید زمان یا نوبت و ترتیب می‌آید که برای اهل زبان حریب می‌نماید.

۹. «مسکرتی» که در این موضع به کار می‌رود، کرده است نه «دادن».

۱۰. نهاد این جمله «اسم» و مفرد بنا بر این جمع بستن آن کاملاً غلط است. این توضیح در صورتی درست است که آن را دو جمله هم‌پایه و معطوف به حساب آوریم. اگر کسی آن را فقط یک جمله بشمارد و اسم پدرش... و اسم جدش را نهاد بداند و به این استاد جمع بستن فعل را موجه بداند، در آن صورت باید توجه داشت باشد که واژه «اسم» اگرچه متعلق به انسان است، خود انسان نیست و نمی‌تواند در افراد و جمع با فعل مطابقت کند.

۱۱. این اصطلاح هنوز در حوزه زبان‌گفتاری است و در اثر سنجیده استفاده از آن معمول نیست.

۱۲. نهاد این جمله بدون وجود هیچ لریبه‌ای حذف شده است. چنین حذفی در زبان فارسی رایج نیست؛ زیرا دو جمله هم‌پایه پیش از آن نهاد‌های متفاوتی دارند.

۱۳. از «حیث» در این موضع به جای کدام حرف اضافه یا قید علت فارسی آمده است؟ روشن نیست.



|      |    |   |
|------|----|---|
| »    | ۳۷ | مکه از تمام شهرهای دنیا محترم و مقدس <sup>۱</sup> است.  |
| »    | ۳۸ | آیا این هر دو نیز <sup>۲</sup> به ما چیزی می‌گویند؟   |
| »    | ۴۰ | خدای بزرگ و برتر دو روز قیامت احترام خواهد ورزید. <sup>۳</sup>  |
| »    | ۴۹ | من از کسانی <sup>۴</sup> نبتل و هیچ‌کاره مثل شما شفاعت نمی‌توانم بکنم   |
| »    | ۵۰ | توب‌بازی و دویدن برای بهداشت و بهزیست <sup>۵</sup> از بس <sup>۶</sup> مفید است.   |
| »    | ۵۱ | ورزش کجا باید <sup>۷</sup> کرد؟   |
| »    | ۵۶ | در آن نزدیکی چاه آب <sup>۸</sup> را پیدا کرد.   |
| »    | ۵۹ | روز عید همه اصلاً به این جهت خوشحال‌اند که خداوند عالم توفیق بخشید <sup>۹</sup> احکام اعمال رمضان را رعایت نموده‌اند. <sup>۱۰</sup> |
| هفتم | ۶۱ | هر طرف چه صدا <sup>۱۱</sup> بلند می‌شود؟  |
| »    | ۷۲ | سلام بنده <sup>۱۲</sup> به پدر محترم خود برسانید.   |

۱. سنجش میان دو یا چند چیز تنها در حوزهٔ صفت‌های سنجشی برتر و برترینه ممکن است. زیرا متمم سنجش‌پذیر جزو وابسته‌های صفت سنجشی است. به زبان ساده‌تر در این کاربرد به جای دو واژهٔ محترم و مقدس تنها می‌توان از صفات سنجشی آنها یعنی محترم‌تر و مقدس‌تر استفاده کرد.
۲. «نیز» قید افزایش است و مثل «هم» تنها در جایی به کار می‌رود که پیش از آن حکمی صادر شده و اینک حکمی مشابه آن در حال صدور باشد.
۳. «دورزیدن» در فارسی امروز به معنای انجام مداوم کار است و قطعاً در اینجا مراد مؤلفان این معنا نیست.
۴. «کس» در کاربرد اسم مبهم خود صفت پسین نمی‌گیرد. در صورتی که صفت لازم داشته باشد صفت آن به صورت جملهٔ ربطی توضیحی می‌آید: از کسانی که نبتل و... هستند...
۵. این دو واژه به دلیل آن که نه هم‌معنایند و نه هم طبقهٔ دستوری، نمی‌توانند به هم عطف شوند. علاوه بر آن، واژهٔ «بهزیست» در فارسی مصطلح نیست.
۶. «از بس [که]» همیشه بین دو جمله پرتند و ابستگی ایجاد می‌کند و نمی‌تواند فقط در یک جمله بیاید.
۷. جایگاه مفعول‌هایی از این دست - چون حرف نشانه نمی‌گیرند - درست در کنار فعل است. برخی از دستورنویسان «ورزش» را در این جمله معمول نمی‌دانند، بلکه آن را جزئی از فعل مرکب می‌شمارند و درست به همین دلیل بار هم جایگاه آن را در کنار فعل می‌دانند.
۸. نخستین پرسش هر فارسی‌زبان این است که «کدام چاه را؟» زیرا هر اسمی که بدون عهد ذهنی با دکتوری با مفاسم برای نخستین‌بار بیاید، «مکره» است و نمی‌تواند نشانهٔ «راه» بگیرد. از این پس معرفه می‌شود و کاربرد «راه» پس از آن جایز است.
۹. ظاهراً این واژه «بخشیده» است و باید آن را از نوع اشتباهات ناشی از سادگی به شمار آورد.
۱۰. «نظر می‌رسد و نشی جملهٔ هسته ماضی ساده باشد، جملهٔ وابسته نمی‌تواند ماضی نقلی باشد.
۱۱. قانون مربوط به کاربرد «چه» بیشتر توضیح داده شد. یادداشت‌های ۴ ص ۱۲۹ و ۷ ص ۱۳۰ را ببینید.
۱۲. این که چرا این جمله «ره» می‌خواهد و «سلام برسانیده» «راه» نمی‌خواهد، بیشتر توضیح داده شد (یادداشت‌های ۷ ص ۱۲۸ و ۹ ص ۱۲۹). «سلام» در جملهٔ «به پدر محترم خود سلام برسانیده» به دلیل آن که اسم جنس است «راه» نمی‌گیرد ولی «سلام» در این جایگاه مضاف به معرفه و در نتیجه معرفه است و به همین دلیل به «راه» نیاز می‌آورد.

|     |    |   |
|-----|----|---|
| نهم | ۳۴ | قبل از شهادت امام حسین(ع) بزرگ‌ترین حادثه دردناکی <sup>۱</sup> چه بود؟    |
| »   | ۵۱ | لازم <sup>۲</sup> نیست هر چیزی که مد روز باشد خوب باشد.                   |
| »   | ۵۱ | امیدوارم تا... حاضر می‌شود. <sup>۳</sup>                                  |
| »   | ۵۷ | اگر کسی در خانه خرد کتاب‌ها داشته باشد. <sup>۴</sup>                      |
| »   | ۵۸ | چه قراز شد اگر کسی کتابی را گم کرد چه کند؟ <sup>۵</sup>                   |
| »   | ۶۶ | هرچه در روز ببیند و شنوند، شب به آنها بگویند. <sup>۶</sup>                |
| »   | ۷۱ | به مناسبت... در تمام مدارس و... تعطیل است. <sup>۷</sup>                   |
| »   | ۷۱ | این که پرسیدن <sup>۸</sup> - جواب مناسب... بدهید.                         |
| »   | ۷۱ | امیدوارم می‌توانید <sup>۹</sup> - همه می‌دانند که...                      |
| »   | ۷۲ | مردم پنجاب... مانند یک خانزاده‌ای <sup>۱۰</sup> بزرگ باشند. <sup>۱۱</sup> |

۱. به دلیل وجود صفت بزرگ‌ترین و به دلیل قید زمان قبل از شهادت امام حسین(ع) گروه اسمی حادثه دردناک، تعدید و معرفه شده است. بنابراین نمی‌تواند نشانه نکره (ی) بگیرد، مگر آن که با یک جمله ربطی توضیحی که نشانه نکره (ی) الزاماً همراه آن است، بیاید: بزرگ‌ترین حادثه دردناک... ی... که... اتفاق افتاده چه بود؟
۲. مؤلف محترم می‌خواسته است بگوید: هر چیزی که مد روز باشد، لزوماً خوب نیست، یا هر چیزی که مد روز باشد، معلوم نیست خوب باشد، یا لازمه مد روز بودن چیزی، خوب بودن آن نیست، اما صورت اخیر این جمله یعنی آنچه در کتاب آمده، معمول فارسی‌زبانان نیست.
۳. پس از این جمله‌ها که به عنوان هسته (پایه) می‌آیند، جمله‌های وابسته (پرو) به صورت مضارع التزامی می‌آیند: امیدوارم تا هانزدهم این ماه... حاضر شود، یا... بشود، نه مضارع اخباری که در کتاب آمده است.
۴. بیشتر هم (یادداشت ۱ ص ۱۲۹) آمد که برای نشان دادن تعدد موصوف، از صفت‌های مبهم یا شمارشی استفاده می‌شود و نشانه جمع در این مورد کاربرد ندارد. در چنین کاربردی وابسته پسین هاء معنای کثرت می‌دهد.
۵. این جمله پرسشی با دو واژه سؤالی آمده است و هر دو هم از یک جنس‌اند و از یک موضوع می‌پرستند. به همین دلیل جمله معیار و مناسی نیست. ساده‌ترین راه برای سالم ساختن این جمله، حذف نخستین واژه پرسشی آن است.
۶. مضارع التزامی در فارسی امروز بدون «ه» کاربرد ندارد. فعل‌های «بینند و شنوند» باید به صورت «ببینند و بشنوند» به کار روند.
۷. حرف اضافه «در» زائد است.
۸. این جمله در متن اصلی بدون فعل به کار رفته و به همین دلیل غلط است، اما در بخش فرهنگ همان درس، بندها بدان افزوده شده است.
۹. اگر جمله اخیر به صورت «می‌توانید جواب مناسب... بدهید» می‌آمده آوردن فعل «می‌توانید» به وجه اخباری ماضی نداشت، اما با وجود جمله «امیدوارم» در ابتدای آن به عنوان هسته (پایه)، جمله «می‌توانید» باید به وجه التزامی (بنترانید) بیاید.
۱۰. در نظر سنجیده نوشتاری یک گروه اسمی نمی‌تواند همزمان، وابسته پیشین «یک» و وابسته پسین «ی» نکره بگیرد. وجود هر یک مانع وجود دیگری است.
۱۱. در اینجا «باشنده» به جای «هستند» آمده است و حتی اگر ساخت جمله با این فعل ظاهراً هم درست به نظر برسد، می‌تواند اشتباه است؛ زیرا «باشنده» وجه التزامی «هستند» است و چنان‌که پیشتر هم آمده، وجه التزامی همیشه با

|           |    |   |
|-----------|----|---|
| »         | ۷۲ | خواهر عزیزم! ممکن است بفرماید <sup>۱</sup> که...                                    |
| »         | ۷۲ | من هم می‌خواهم در این جلسه بروم <sup>۲</sup>  |
| »         | ۲۷ | این روزها در هتل ما خیلی شلوغ است. <sup>۳</sup>                                     |
| نهم و دهم | ۱۳ | او را به عقد حضرت علی... دادند. <sup>۴</sup>  |
| »         | ۲۹ | عصر شنبه سایر اعضای خانواده در آقای... نشسته‌اند. <sup>۵</sup>                      |
| »         | ۳۰ | این سیب کیلویی چند می‌فروشید؟ <sup>۶</sup>  |
| »         | ۳۲ | بزرگانش از عربستان به هرات در زمان شاه عالم از آنجا به هندوستان آمدند. <sup>۷</sup> |
| نهم و دهم | ۳۲ | برای اصلاح مسلمانان یک مجله ماهیانه... اجرا نمود. <sup>۸</sup>                      |
| »         | ۳۲ | اگر مسلمانان علوم جدید می‌خوانند پیشرفت نخواهند کرد. <sup>۹</sup>                   |
| »         | ۳۲ | دانشجویان... زمینه برای تأسیس پاکستان هموار ساختند. <sup>۱۰</sup>                   |
| »         | ۳۸ | امیدوارم پدر و مادرت هم خوششان می‌آید. <sup>۱۱</sup>                                |

جلسه‌ای دیگر یا سایر عوامل التزامی ساز همراه است.

۱. روشن است که «خواهر عزیزم!» با داشتن نشانهٔ «اه» نهاد این جمله نسبت تا بتوان آن را سوم شخص مفرد فرض کرد و فعل «بفرماید» را بر آن منطبق دانست. «خواهر عزیزم!» نهاد است و خود بگ جمله به حساب می‌آید و جمله پس از آن (بفرماید...) بدون نهاد آمده است؛ یعنی نهاد آن به قرینهٔ منافی یا حضوری حذف شده است؛ بنابراین باید آن را ناگزیر یکی از دو نوع دوم شخص مفرد یا جمع دانست. در این صورت فعل آن نیز باید یکی از دو ساخت «بفرماید» یا «بفرمایید» باشد. در این صورت هم ساخت نخستین، به دلیل بافت مؤدبانهٔ نثر غیر ممکن است و تنها شکل ممکن آن «بفرمایید» است.

۲. «دره» جمله نمی‌روند، «به» جمله می‌روند.

۳. این جمله نهاد ندارد؛ زیرا هتل با آمدن حرف اضافهٔ «دره» متمم شده است و نمی‌توان حکم کرد که شلوغی به آن نسبت داده شده؛ بلکه شلوغی مستند بدون نهاد است؛ یعنی اشتباه آشکار.

۴. به عقد کسی نمی‌دهند، درمی‌آورند.

۵. «سایره» در صورتی به کار می‌رود که بگت یا چند واحد از یک مجموعه، پیشتر، از مجموعه خارج شده باشند تا حکم سایر بر بالی صادر گردد.

۶. اگر سبب بدون صفت اشارهٔ «این» به کار می‌رفت، اسم جنس بود و می‌شد آن را بدون «راهی» نشانه آورد. با دواشت‌های ۷، ۱۲۸، ۹، ۱۲۹ و ۱۲ ص ۱۳۱ را بنگرید.

۷. آوردن بگت پیوند همپاگی «وه» می‌توانست این جمله را درست کند؛ بزرگانش از عربستان به هرات و در زمان شاه عالم از آنجا به هندوستان آمدند. در شکل موجود در کتاب به دلیل همین نقص اندک کاملاً نادرست است.

۸. مجله را «تأسیس» و یا درست‌تر بگوییم «بنا» می‌کنند اما «اجرا» نمی‌کنند.

۹. جملهٔ وابستهٔ شرطی نخست باید به وجه التزامی بیاید؛ اگر مسلمانان علوم جدید... بخوانند.

۱۰. نخستین پرسش این است: «دانشجویان... چه چیز را... هموار ساختند؟» و پاسخ این است: «... زمینه راه پس

وجود نشانهٔ «راه» برای جمله ضروری است. ۱۱. به یادداشت ۹ ص ۱۳۲ بنگرید.

|   |    |  |
|---|----|--|
| » | ۴۵ | مثل این که [کفش] با اندازه پایم نیست. <sup>۱</sup>               |
| » | ۴۵ | امیدوارم که از آن خوششان می آید. <sup>۲</sup>                    |
| » | ۲۶ | امیدوارم بازهم تشریف می آورید. <sup>۳</sup>                      |
| » | ۶۴ | عدل چه وظیف را برعهده داشت؟ <sup>۴</sup>                         |
| » | ۷۹ | چرا باید پیش بزرگان همه گوش باشیم؟ <sup>۵</sup>                  |
| » | ۸۳ | گرددش از بعضی از خیابان های لامور می کنم. <sup>۶</sup>           |
| » | ۸۳ | بانک ملی کجاست؟ به آن طرف خیابان. <sup>۷</sup>                   |
| » | ۸۲ | این فقط حرف دلست... چرا راهمان را دور کنیم؟ <sup>۸</sup>         |
| » | ۸۴ | رعایت از مفران عبور و مرور تجلی لازم است. <sup>۹</sup>           |
| » | ۸۵ | طاهر و سعید... به محل خط کشی شده می رسد. <sup>۱۰</sup>           |
| » | ۸۵ | محفوظ ترین راه برای عبور از یک خیابان پرشلوغ چیست؟ <sup>۱۱</sup> |

۲.۲.۱. واژه های خارج از معیار. (مقصود واژه هایی است که ساخت آنها مطابق قواعد زبان فارسی نیست.) جمع بستن واژه ها در هر زبانی تابع قواعد همان زبان است و نمی توان، جز در موارد استثنایی، خلاف قاعده هیچ زبانی عمل کرد. نمونه اعلای آن جمع مکرر عربی است که با وجود دیرینگی هزار و چهارصد ساله توانست جایگاهی در زبان فارسی پیدا کند و جمع های مکرر واژه های فارسی بیشتر در حوزه طنز کاربرد یافته اند و نه بیشتر. از این رو جمع های زیر در فارسی خلاف قواعد کاربردی زبان فارسی تلقی می شوند:

۱. حرف اضافه مناسب به، است نه باد.

۲. به یادداشت ۹ ص ۱۳۲ بنگرید.

۳. به یادداشت ۹ ص ۱۳۲ بنگرید.

۴. نکوتر چه... ی، نیز مثل «هر... ی» و «هیچ... ی» است به یادداشت ۴ ص ۱۲۹ بنگرید.

۵. چرا، همه، مضاف گوش نیست و به این دلیل نباید همه بیاید. همه درست است.

۶. فارسی زبانان امروز گردش واژه جایی نمی کنند؛ بلکه دره جایی گردش می کنند.

۷. ساده ترین راه حل برای این جمله، حذف حرف اضافه نابه جای آن است.

۸. این طور تصحیح خواهد شد: اینها فقط حرف است. در هر صورت این جمله مستند جمع نمی طلبد.

۹. رعایت، اسم منم خواه نیست. بنگرید به وجدیان کامیار، تقی، منم چیست؟ و رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، س ۱۳، ش ۵۶۹ و نیز، عمران، غلامرضا، واگفته هایی درباره منم، رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، س ۱۴، ش ۵.

۱۰. وقتی اسمی با معطوف خود همراه باشد، در حکم جمع است و تمامی قواعد جمع بر آن جاری می شود، بنابراین طاهر و سعید را طبق این قاعده نمی توان با فعل مفرد می رسد آورد.

۱۱. در اینجا مؤلفان محترم واژه «محفوظ» را به جای «مطمئن» به کار گرفته اند، اما فارسی زبان امروز این دو واژه را در دو معنی به کار می برد.

«فرمودات»، صص ۴۹ و ۵۱ کتاب ششم، به جای «فرموده‌ها». «مرکبات<sup>۱</sup> اضافی» صص ۵۴ کتاب ششم، به جای «ترکیب‌های اضافی». «احسانات»، صص ۱۹ و ۶۸ کتاب هفتم، به جای «احسان‌ها». «سال خوردان<sup>۲</sup>» صص ۵۰ کتاب هفتم.

۳.۲.۲.۱ کاربرد نادرست حروف اضافه. بزرگ‌ترین ایرادی که بر این کتاب از نظر دستوری می‌توان گرفت، همان مغشوش‌ترین مبحث این کتاب یعنی حرف اضافه است. این مبحث چنان که پیشتر دیدیم تحت عنوان «حروف جار» آمده است که درباره نامگذاری نادرست آن توضیح داده شد. این بخش از دستور هر زمانی برای غیرمتخصصان آن زبان با همه کسانی که اهل زبان نیستند، مشکل‌آفرین است.

حرف اضافه با وجود خردی و بی‌اهمیت‌انگاری، در همه زبان‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد که تخلف از آن در انتقال معنا فوق‌العاده تأثیرگذار است و عدم اطلاع از چند و چون کاربرد آن گاهی بیش از قضایای شناخته شده زبان، مشکلات معنایی ایجاد می‌کند. بدیهی است که تفاوت بین جمله‌های زیر را تنها اهل زبان خوب درمی‌یابند و کوچک‌ترین بی‌توجهی در ترجمه آنها به زبانی دیگر، کاملاً مفهوم را تغییر می‌دهد:

۱. این خانه تا تاریخ پنجم شهریور در اختیار شما خواهد بود.
۲. این خانه از تاریخ پنجم شهریور در اختیار شما خواهد بود.
۳. این خانه در تاریخ پنجم شهریور در اختیار شما خواهد بود.

بنابراین در اکثر زبان‌ها حروف اضافه با دقتی وسواس‌گونه بررسی می‌شوند و جایگاه آنها تعیین می‌گردد تا امثال این اشتباه رخ ندهد. جای خالی این قبیل بررسی‌ها در زبان فارسی محسوس است.<sup>۳</sup> نمونه‌هایی از کتاب ذکر می‌شود:

شوشگاه‌ها در آن، دو مطالبات فرنگی

۱. این جمع از موارد معدودی است که در نظر فارسی‌زبانان مفرد تدارک. چون صورت مفرد آن یعنی مرکب معنای دیگری دارد که به کلی با معنای مورد نظر متفاوت است و به همین دلیل اهل زبان آن را در این موضع به کار نمی‌برند. از آن گذشته نشانه جمع آن یعنی «ات» عربی با هیچ یک از نشانه‌های جمع فارسی قابل جایگزینی نیست. یعنی مرکب‌ها و مرکبان که به شیوه فارسی جمع بسته شده و باید علی‌الرسم فی امثال‌ها درست تلقی شوند، به این معنا نیستند. نمونه‌های این مورد در زبان فارسی گرچه رایج است، اندک‌شمار است.

۲. چنین جمعی علی‌القاعده خلاف مقررات دستوری زبان فارسی نیست و هیچ قانونی نیز نادرستی آن را ثابت نمی‌کند، اما در هر زبانی قوانین نانوشته ولی لازم‌الاجرای وجود دارد که تخلف از آنها جایز نیست، این قانون کاربرد اهل زبان و به‌ویژه فضیلت آن است؛ یعنی مجوز چنین قوانینی را تنها کاربرد صادر می‌کند و لاغیراً و چون اهل زبان چنین جمع‌هایی را به کار نبرده‌اند برای دیگران هم چنین مجوزی صادر نمی‌شود.

۳. برای ترک اهمیت مطلب بنگرید به وحدیدان کامیار، نفی، هشتم جیب<sup>۴</sup>، پیشگفته<sup>۵</sup> و نیز، عمرانی، غلامرضا، ناگفته‌هایی درباره هشتم، پیشگفته. این بررسی‌ها هنوز می‌توانند مقدمه‌ای بر یک تحقیق گسترده تلقی شوند.

نردبان متحرک را «ب» در آن وصل کردند. به جای «به»، ص ۴۶ کتاب دوازدهم.  
 «ب» آنها ارادتی تمام داشت. به جای «به»، ص ۶۱ کتاب دوازدهم.  
 کارخانه‌ها و... «در» خارج از شهر منتقل شود. به جای «به»، ص ۹۵ کتاب دوازدهم.  
 «ب» وی ارادت می‌ورزید. به جای «به»، ص ۱۳۲ کتاب دوازدهم.  
 امروز چرا «به» دیر بیدار شدید؟ حرف اضافه زائد است. ص ۱۳۴ کتاب دوازدهم.  
 سعید چرا «به» دیر بیدار شد؟ حرف اضافه زائد است. ص ۱۳۷ کتاب دوازدهم.

#### ۴.۲.۲.۱ برخی مسائل متفرقه دستوری.

۱.۴.۲.۲.۱ تمرین ۳ صفحه ۸ کتاب هشتم چنین است: «یک لقمه» اور «صد شربت» مرکبات عددی هین - ان مین یک اور صد عدد هین اور لقمه اور شربت معدود - ...  
 نخستین اشکال این تمرین کاربرد واژه «مرکبات» است که در ۲.۲.۲.۱ توضیح داده شد.

ایراد دوم آن است که اصولاً اطلاق ترکیب بر این دسته از گروه‌های اسمی نادرست است و آن هم در ۱.۱.۱.۲.۱ آمد؛ اما اگر قرار است این گروه‌های اسمی تحت عنوان ترکیب بیایند، بهترین نامگذاری «ترکیب وصفی» است؛ زیرا عدد اگر به تنهایی بیاید، گروه اسمی است و اگر همراه گروه اسمی دیگری بیاید، وابسته آن تلقی می‌شود. در هر حال صورت تمرین به زبان اردو باید چنین باشد:

«یک لقمه» اور «صد شربت» ترکیب وصفی «اور» صفت و موصوف «هین - ان مین یک اور صد صفت شمارشی هین اور لقمه اور شربت موصوف - ...».

۲.۴.۲.۲.۱ تمرین ۳ صفحه ۱۱ کتاب هشتم چنین است: اس نظم مین اسم فاعل اور حاصل مصدر کی نشاندهی کیجی.

در چهاریتی که از سعدی در این بخش آمده، اولاً حاصل مصدر وجود ندارد، ثانیاً تاکنون درباره شناخت حاصل مصدر و اسم فاعل در این کتاب‌ها بحثی به میان نیامده است؛ جز آن که گهگاه پرسش‌هایی از این دست به چشم می‌خورد، بی آن‌که توضیحی درباره اصل قضایا داده شده باشد.

۳.۴.۲.۲.۱ تمرین ۲ صفحه ۱۴ کتاب هشتم چنین است: نه‌ساله اور بیست و پنج ساله مرکب عددی هین - ...

اگر این دو واژه «نه سال» و «بیست و پنج سال» می‌بودند، با اندکی تسامح - چنان‌که بیشتر آمد - پذیرفتن مرکب یا ترکیب [وصفی] برای آنها چندان مانعی نداشت؛ اما «نه ساله» و «بیست و پنج ساله» در شکل کنونی یک واژه است با نام «صفت مشتق - مرکب» که خود همراه موصوفی می‌آید و با آن اسم، ترکیب [وصفی] می‌سازد؛ مثلاً:

بچه نه ساله یا جوان بیست و پنج ساله  
موصوف صفت یا موصوف صفت

۴.۴.۲.۲.۱ در تمرین ۴ صفحه ۳۹ کتاب هشتم، گروه‌های اسم زیر، به عنوان مصدر یا فعل [مرکب] آمده‌اند:

زندگی کردن، اندوهگین شدن، فکر کردن، مواظب بودن، قول دادن، باز کردن، و تمام شدن، که هر یک از آنها از مفعول و فعل یا مسند و فعل تشکیل شده‌اند و هیچ‌یک فعل مرکب نیست.

۵.۴.۲.۲.۱ تمرین ۲ صفحه ۷۷ کتاب هشتم چنین است: «این حکایت» مرکب اشاری می‌باشد...

چنان‌که پیشتر آمد، کاربرد لفظ مرکب برای این درست نیست، اما تا درست‌تر از آن «مرکب اشاری» بر ساخته خود مؤلفان محترم است که در هیچ منبع و مأخذ فارسی نیامده است.

۶.۴.۲.۲.۱ بخشی از تمرین ۱ کتاب هفتم چنین است: «زاغکی... ی وحدت کی علامت می‌باشد... ی وحدت (ایک) کی علامت می‌باشد».

در فارسی امروز «ی» وحدت به معنای «یک» وجود ندارد و «ی» در این مواضع نشانه نکره است، اما اگر گاهی، «ی» نکره معنای وحدت هم بدهد، دلیل بر وجود وحدت نیست؛ چرا که نکره بودن اسم غلبه دارد. مخصوصاً اسم عامی که برای نخستین بار در کلام می‌آید، نکره است و در کاربرد بعدی معرفی می‌شود.

۷.۴.۲.۲.۱ پرسش ۲ ص ۲۴ از کتاب هفتم این است: «قطره چوبه‌های دریا را دید، آن را چه شد؟»

این تمرین با توجه به این بیت معروف سعدی است:

یکی قطره باران ز ابری چکید  
خسج شد چو پهنای دریا بدید

در این مورد سعدی از صنعت تشخیص با جاندارینداری سود برده و برای قطره باران شخصیت انسانی در نظر گرفته است و به همین دلیل ضمیرهای شخصی و ادر مورد وی

به کار برده است، اما مؤلفان محترم به این موضوع توجه نکرده و در پرسش اخیر، ضمیر اشاره «آن» را درباره قطره به کار برده‌اند.

۸.۴.۲.۲.۱ در تمرین ۱ ص ۱۴ از دانش آموز خواسته شده است تا فعل «خواندندی» را در یک جمله به کار ببرد. کاربردی که دست‌کم پانصد سال است متروک شده است.

۹.۴.۲.۲.۱ ص ۶۶ کتاب هفتم. در این جمله‌ها بین دو فعل یا فعل و نهاد مطابقت نیست: ... جوانان باید سر پا باشد و به خانم‌ها و سالمندان جا بدهند.

بلیط بیست پیسه‌ئی به ما بدهید و دبیرستان مسلم مودل ما را پیاده کن. در تمرین ۲ ص ۲۱ کتاب هفتم ترتیب اجزای جمله در نشر فارسی تدریس شده

است. از جمله: «.. ز دش سیلی و گفت دور ای پسر» کی نثر یون بنی گی: سیلی اش زد و گفت: «ای پسر دور (شو)» فارسی نثر مین فعل، همیشه آخر مین آتاهی...

اما در ص ۶۴ همان کتاب این جمله در متن آمده است: پس شما این اثاثیه را ببرید و من می‌آیم پیاده.

۱۰.۴.۲.۲.۱ ص ۷۵ کتاب هشتم، «مر» را در شعر، کلمه زائد دانسته و آورده است: «... محض وزن برقرار کهنی کی لیس استعمال هوتاھی».

اگر این سخن درست می‌بود باید هر وقت شعرا در وزن شعر کم می‌آوردند از این واژه به وفور در جاهای مختلف شعر سود می‌بردند و حال آن که چنین نیست، واقعیت

آن است که این واژه در گذشته، یکی از دو نشانه مفعول برده است و پیش از آن می‌آمده! پس از مدت‌ها این نشانه اندک از زبان حذف شده است.

### ۳.۱ واژگان

واژگان هر زبان، به تعبیری، هویت آن زبان‌اند، هر زبانی می‌کوشد، برای تمام بدیده‌های در دسترس، واژه بسازد و به این ترتیب، هویت مستقل خود را حفظ کند. اگر هم زبانی،

به هر دلیلی، برای مفهومی، واژه در اختیار نداشت به صورت عاریت آن را از زبانی دیگر می‌ستاند و رفع نیاز می‌کند و غالباً هم پس از مدتی آن را از خویش می‌شمارد؛ اما

برخی از واژه‌های بیگانه یا خودی را هم به دلایل متعدد از جمله تنافر اجزا، تاب‌شدن، ایجاد ابهام، ظرفیت‌های فوق‌العاده ایهامی، طول نامناسب، غرابت استعمال، و...

نمی‌پذیرد. کهنگی الفاظ نیز گاهی باعث می‌شود که از گردونه کاربرد خارج شوند و تا مدت‌ها و گاه برای همیشه، از ذهن‌ها پاک شوند. بنابراین ساختن و پذیرفتن واژه‌ها



همیشه تابع قانون‌های پیدا و پنهان دستوری، زبانی، سنتی، عرفی و فرهنگی هر ملت است و بدون تأیید استفاده‌کنندگان قابلیت اشاعه ندارد. با این مقدمه به نظر می‌رسد که واژه‌های زیر در مواضع به کار رفته در کتاب‌ها خوش‌نشسته‌اند:

| واژه                      | صفحه | کتاب | واژه                         | صفحه  | کتاب      |
|---------------------------|------|------|------------------------------|-------|-----------|
| فدیم <sup>۱</sup>         | ۱۴   | هفتم | منزجمه <sup>۲</sup>          | ۱۵    | هفتم      |
| ماناجان <sup>۳</sup>      | ۲۱   | ۱    | باری <sup>۴</sup>            | ۳۲    | ۱         |
| تعمیل نمودند <sup>۵</sup> | ۳۶   | ۱    | حضرت هاجره <sup>۶</sup>      | ۳۶    | ۵         |
| پراش پراش <sup>۷</sup>    | ۳۶   | ۱    | مس‌ویزاند <sup>۸</sup>       | ۵۵    | ۵         |
| برشکال <sup>۹</sup>       | ۵۵   | ۵    | این‌ور و آن‌ور <sup>۱۰</sup> | ۵۶    | ۵         |
| فطرانه <sup>۱۱</sup>      | ۶۰   | ۴    | ازش <sup>۱۲</sup>            | ۷۱/۶۲ | ۵         |
| شرف <sup>۱۳</sup>         | ۶۵   | ۵    | روغن سیاه <sup>۱۴</sup>      | ۶۶    | ۵         |
| بیش‌بهای <sup>۱۵</sup>    | ۹    | هشتم | ناشناسی <sup>۱۶</sup>        | ۱۶    | نهم و دهم |

۱. مؤلفان محترم در اینجا این واژه را به جای ولدیس می‌به کار برده‌اند.
۲. اگر این واژه برای مؤنث به کار گرفته شده بود باز توجیهی داشت، اما در این موضع برای مرحوم محمد حسین آمده است که هیچ منطقی آن را نمی‌پذیرد.
۳. در پاکستان این واژه به معنای کلفت و خادمه می‌آید، در حالی که در این درس بچه‌ها به مادرشان می‌گویند.
۴. این واژه در ابتدای داستان آمده است. در فارسی آن را به دو معنا به کار می‌برند: الف. به عنوان قید تلخیص و برای پرهیز از اطناب، و طبیعتاً جایگاه آن نمی‌تواند آغاز سخن باشد؛ زیرا هنوز سخنی نیامده تا پرهیز از اطناب لازم آید. ب. به معنای بک‌بار، که آن نیز گهگاه در متون گذشته رواج داشته و امروز جزو کاربردهای زبان معیار نیست.
۵. این واژه به معنای عمل کردن، هرگز در فارسی نمی‌آید. در متن به معنای اخیر آمده است.
۶. اسم خاص اگر در ذات خود مبتأ نیست نداشته باشد، هرگز در فارسی این‌وند را نمی‌گیرد.
۷. آمدن این واژه در یک متن سنگین و متین آن هم در وصف مکّه معظمه دور از ذهن است.
۸. این واژه که صورت گذرا شده می‌ریزده است امروزه در فارسی کاربرد ندارد زیرا ریختن دووجهی است و در صورت لزوم، ساخت می‌ریزده بر گذرا و ناگذر دلالت می‌کند.
۹. چنان که برمی‌آید این واژه تغییر یافته و رشاکاله خندی و به معنای باران و موسم باران است و هرگز در فارسی ایرانی به کار نرفته است. تنها گاهی شاعران فارسی‌گوی شبه‌فاره این واژه و برسات را که صورت دیگر آن است - به معنای موسم باران به کار برده‌اند.
۱۰. این واژه نیز نمی‌تواند به‌ویژه در متنی از گلستان سمدی - هرچند بازنویسی شده - کاربرد پیدا کند.
۱۱. واژه معمول فارسی در این مورد و نظریه است.
۱۲. معمولاً چنین واژه‌هایی به حوزه زبان‌گفتاری تعلق دارند.
۱۳. این واژه در فارسی امروز به کار نمی‌رود، بلکه به جای آن از واژه‌های روانده استفاده می‌شود.
۱۴. این واژه را نیز نوبسنده به جای گازوبیل به کار برده است که در فارسی معنایی غیر از آن دارد.
۱۵. این واژه به معنای گران‌بست، به کار رفته است. جزء جزء آن برای فارسی‌زبان‌ان آشناست، اما چنین ترکیبی

|   |    |                      |           |    |                         |
|---|----|----------------------|-----------|----|-------------------------|
| • | ۵۰ | مسیحی <sup>۱۸</sup>  | نهم و دهم | ۸۵ | محموظترین <sup>۱۷</sup> |
| • | ۸۵ | پرشلوغ <sup>۲۰</sup> | •         | ۵۸ | رومیزی <sup>۱۹</sup>    |
|   |    |                      | دوازدهم   | ۹۵ | بدرو <sup>۲۱</sup>      |

## ۲ دستور خط

### ۱.۲ اشکالات رسم الخطی

پیش از پرداختن جزء به جزء به این مطلب یادآور می‌شود که بدون هیچ دلیل قابل قبولی ترتیب ضمیرها در این کتاب<sup>۲۲</sup> وارونه یا بسیار آشفته است؛ مثلاً ضمیرهای پیوسته به صورت اش، ات، ام، شان، تان، مان؛ و صرف فعل به صورت رفت، رفتند، رفتی، رفتید، رفتم، رفتیم آمده است.<sup>۲۳</sup> حتی اگر این جابه‌جایی به قصد انطباق با زبان اردو هم صورت گرفته باشد، نه معمول است و نه مشکلی را می‌گشاید؛ هم‌چنان که قرن‌هاست همه مسلمانان صرف چهارده صیغه عربی را به همان شکل اصلی فرامی‌گیرند.

بقیه ناهماهنگی‌ها در رسم الخط به شرح زیر است:

| واژه              | صفحه | کتاب | واژه         | صفحه | کتاب |
|-------------------|------|------|--------------|------|------|
| نشد <sup>۲۴</sup> | ۲۲   | شم   | نه رفتند     | ۲۲   | شم   |
| نه‌رفته باشند     | ۲۳   | •    | دریغ نه‌کنیم | ۳۵   | •    |

در فارسی کاربرد ندارد.

۱.۶ این واژه به جای «ناشناس» به کار رفته است و طبعاً درست نمی‌نماید.

۱.۷ وقتی اهل زبان واژه‌ای را برای بیان منظوری برمی‌گزینند، حتی اگر قرصاً با اصول اشتقاق مغایر هم باشد، پس از قبول عام آن واژه جای خود را در میان زبان و فکر و فرهنگ آن مردم چنان می‌گشاید که پیشنهاد واژه‌ای بهتر از آن عملاً بی‌فایده است. در اینجا مؤلفان محترم واژه محفوظ را به جای مطمئن به کار گرفته‌اند، اما کاربرد آن با وجود درستی معنایی اهل زبان پذیرفته نیست.

۱.۸ امروزه دو واژه «برچیدن» و «چیدن» اصلاً به جای هم دیگر به کار نمی‌روند، درحالی‌که اینجا مترادف و گویا آزاد هم فرض شده‌اند.

۱.۹ به جای این واژه امروزه «رومیزی» به کار می‌رود.

۲۰. واژه «شلوغ» صفت است و به کار نیاز ندارد. هر معمولاً با اسم می‌آید و صفت می‌سازد.

۲۱. واژه اخیر در معنای فاضلاب و گنداب رو به کار رفته است که برای فارسی‌زبانان اصلاً آشنا نیست.

۲۲. کتاب ششم، ص ۱۴. ۲۳. کتاب ششم، ص ۲۱.

۲۴. در این مورد و موارد مشابه «نه» و «به» همین شکل به اول فعل متصل می‌شوند؛ نشد، نرفت، بگویند.

| پیشواپی <sup>۱</sup>     | ۸     | هفتم | مقتداس <sup>۲</sup>       | ۸  | هفتم |
|--------------------------|-------|------|---------------------------|----|------|
| به بینند                 | ۲۶/۱۸ | *    | نعلدی                     | ۲۳ | *    |
| رفت پای <sup>۳</sup>     | ۲۳    | *    | روزی بعد <sup>۴</sup>     | ۲۵ | *    |
| نه مانند                 | ۲۶    | *    | سامبر <sup>۵</sup>        | ۲۸ | *    |
| دو چار <sup>۶</sup>      | ۲۹    | *    | نیردلی <sup>۷</sup>       | ۳۰ | *    |
| به بینم                  | ۳۱    | *    | خانج <sup>۸</sup>         | ۳۸ | *    |
| نه خندد                  | ۴۲    | *    | نه نشیند                  | ۴۲ | *    |
| نه خواهد                 | ۴۲    | *    | دانانراند <sup>۹</sup>    | ۴۲ | *    |
| روزنامه‌ای <sup>۱۰</sup> | ۴۵    | *    | ملائم <sup>۱۱</sup>       | ۴۹ | *    |
| دانش گده <sup>۱۲</sup>   | ۵۱    | *    | به بینند                  | ۵۹ | *    |
| نه رفت                   | ۷۰    | *    | خادم‌ها خود <sup>۱۳</sup> | ۶۸ | هفتم |
| غلاف نه کردند            | ۱۴    | هفتم | مربضام                    | ۷۱ | *    |
| نه پذیرد                 | ۱۴    | *    | به پیشید                  | ۲۷ | *    |
| آذربایجان <sup>۱۴</sup>  | ۳۳    | *    | نه گرفته‌ام               | ۳۲ | *    |
| به پذیر                  | ۳۹    | *    | نه فروردند                | ۵۵ | *    |
| به خورد                  | ۵۷    | *    | نه شود                    | ۵۷ | *    |
| به هر هیز                | ۵۸    | *    | به پیشید                  | ۷۲ | *    |

۱. به جای پیشواپی.

۳. به جای پای.

۴. به جای روزی بعد در این مورد و موارد مشابه کسره آن‌ها در کشیده ادا می‌شود تا به مرحله اشباع می‌رسد و به یه بدل می‌گردد که به تلفظ لایم این واج در فارسی و تلفظ هری کسره بدل می‌گردد و در این صورت لاجرم نشانه نوشتاری آن یه است.

۶. امروزه معمولاً به صورت دو چاره می‌آید؛ اگرچه صورت اخیر غلط نیست، کم کاربرد است.

۷. به جای نیردلی.

۹. شکل همزه در ابتدای ششاهه پس از مصوت ظاهر می‌شود؛ آنها در خانه‌اند. اما در این موارد، یعنی پس از ساست، ششاه بدون همزه می‌آید؛ آنها دانانراند.

۱۰. با وجود هری و وجود همزه زائد است.

۱۱. به جای ملایم.

۱۲. امروزه چون ولدهایی از قبیل «کده» کاربرد مستقل ندارند، در خط نیز جدا نوشته نمی‌شوند.

۱۳. به جای خادم‌های خود.

۱۴. چنین تلفظی از آذربایجان در هیچ جای این سرزمین معمول نیست.

۲. به جای مقتدای.

|                        |    |         |                         |     |         |
|------------------------|----|---------|-------------------------|-----|---------|
| حاضرید                 | ۷  | ۴       | حاضریم                  | ۷۷  | ۵       |
| آئینه‌دار <sup>۱</sup> | ۱۱ | دوازدهم | سُربت <sup>۲</sup>      | ۲۸  | دوازدهم |
| بجکک <sup>۳</sup>      | ۳۳ | ۵       | خانواده‌اش <sup>۴</sup> | ۴۸  | ۵       |
| مُرخ <sup>۵</sup>      | ۸۱ | ۵       | مُزفقت                  | ۱۳۰ | ۵       |

۳ املأ

به نظر می‌رسد که بخشی از ایرادهای زیر سهوی باشد، اما از آنجا که لازم است در چاپ‌های بعدی بازبینی شوند ذیلاً می‌آیند:

| واژه                                    | صفحه     | کتاب | واژه                       | صفحه | کتاب |
|---|----------|------|----------------------------|------|------|
| می‌گزنت <sup>۶</sup>                    | ۲۹       | ششم  | بیت دوم <sup>۷</sup>       | ۳۹   | ششم  |
| احترام گزاردن و ترکیبات آن <sup>۹</sup> | ۲۰ تا ۵۵ | ۵    | کارگرد <sup>۸</sup>        | ۳۱   | هفتم |
| شناخت <sup>۱۰</sup>                     | ۳۳       | ۵    | در دست <sup>۱۱</sup>       | ۳۷   | ۵    |
| پادشاه <sup>۱۲</sup>                    | ۴۴       | ۵    | اسم‌آیدمندان <sup>۱۳</sup> | ۴۵   | ۵    |
| غُبور <sup>۱۴</sup>                     | ۴۶       | ۵    | مُزافق <sup>۱۲</sup>       | ۵۲   | ۶    |

۱. همزه زائد است.
۲. به جای سویت (سوی تو).
۳. به یادداشت ۱۲ بنگرید.

۵. تلفظ هوه همان هوه (۷) است پس به همزه روی هوه نیازی نیست.

۶. چنین واژه‌ای هرگز با هزه نمی‌آید، اگر به معنای انجام دادن و به جای آوردن باشد، از مصدر گزاردن به کار می‌رود. در غیر این صورت با هزه درست است.
۷. از بیت و یکت به بعد تمام اعداد ترکیبی با هوه می‌آیند.
۸. به جای کارگر.

۹. مشکل انتخاب بین گذاشتن و گزارشتن یا گزاردن و گزاردن برای خود اهل زبان در درجات عالی تحصیلی نیز هنوز رجای است، اما آنچه می‌توان به یقین گفت این است که فرهنگ‌های معتبر، این دو واژه را به معنای زیر آورده‌اند: گذاشتن = گزاردن: ۱. عبور کردن / دادن، ۲. طی کردن، ۳. جای دادن، ۴. مقیم کردن، ۵. منعقد کردن، ۶. برپای داشتن، ۷. عضو کردن، ۸. ترک کردن، ۹. نهادن، ۱۰. قرار دادن، ۱۱. رها کردن، ۱۲. اجازه دادن.

۱۰. این واژه به جای و شتافت، دوبار در همین صفحه آمده است.

۱۱. به جای هوردست، که در بن آمده است. ۱۲. به پادشاه درست است.

۱۳. تلفظ این واژه، زادگاه، سیدجمال‌الدین، و اسدآباد است.

۱۴. تشدید زائد است.

|           |         |                            |           |        |                          |
|-----------|---------|----------------------------|-----------|--------|--------------------------|
| هفتم      | ۶۱      | بفرمانید توی. <sup>۲</sup> | ششم       | ۵۲     | بست و یکم <sup>۱</sup>   |
| هشتم      | ۱۶      | باک ندادر <sup>۴</sup>     | هفتم      | ۳۶     | زهراه <sup>۳</sup>       |
| د         | ۶۲      | پروراند <sup>۶</sup>       | هشتم      | ۳۷     | حوش بگزورد <sup>۵</sup>  |
| نهم و دهم | ۴۶      | نگهداشتن <sup>۸</sup>      | نهم و دهم | ۳۳     | گزراندن <sup>۷</sup>     |
| د         | ۷۰      | میر <sup>۱۰</sup> (سطر ۱)  | د         | ۶۲     | وظیفه‌شناسی <sup>۹</sup> |
| د         | ۷۲      | آموزد <sup>۱۲</sup>        | د         | ۷۱     | صد <sup>۱۱</sup>         |
| دوازدهم   | ۹۰ و ۲۴ | می‌گزرود <sup>۱۴</sup>     | دوازدهم   | ۱۲     | کشاد <sup>۱۳</sup>       |
| د         | ۴۶      | گزشت <sup>۱۶</sup>         | د         | ۳۲ و ۴ | ماده <sup>۱۵</sup>       |
| د         | ۵۹      | نسبیه <sup>۱۸</sup>        | د         | ۵۱     | بسی <sup>۱۷</sup>        |
| د         | ۱۳۸     | گزرگاه                     | د         | ۸۶     | گزشتن <sup>۱۹</sup>      |

#### ۴ مهارت

مهارت آموزی در سرتاسر این کتاب‌ها - اگرچه دنبال شده - شکلی هدفمند ندارد، زیرا عدم شناخت کافی مؤلفان از خود زبان به عنوان یک پدیده قابل مطالعه، و روشن نبودن انتظاراتی که پس از آموختن زبان باید از آموزنده داشت، به آنان اجازه نداده است تا برنامه‌ریزی خود را با اهداف مستجیده و از پیش تعیین شده هماهنگ سازند؛ و به همین دلیل است که گاه بر موضوعی بسیار کم اهمیت تأکید فراوان می‌رود و گاه به مسائل مهم

۱. بیست و یکم، درست است.

۲. واژه «نوه» به معنای داخله تنها هنگامی که وابسته همین بگیرد به شکل «توی» تلفظ می‌شود.

۳. همزه پایانی این واژه‌ها - چون تلفظ نمی‌شود - از خط فارسی نیز حذف شده است.

۴. به جای باکت ندارد.

۵. به جای پروراند.

۶. گذراندن، هیچ‌گاه به شکل «گزراندن» نیامده است.

۷. به جای نگ داشتن.

۸. به جای وظیفه‌شناسی.

۹. به جای صدر.

۱۰. به جای مصر.

۱۱. به جای کشاد.

۱۲. به جای آموزد.

۱۳. به جای ماده نر.

۱۴. یادداشت ۵ را بنویسید.

۱۵. به جای «بده».

۱۶. یادداشت ۵ را بنویسید.

۱۷. یادداشت ۵ را بنویسید.

۱۸. به جای نسبیه.

به سادگی بی‌اعتنایی و بی‌مهری می‌شود. در یک نگاه اجمالی سهم ترکیب‌های وصفی و اضافی<sup>۱</sup> در این کتاب‌ها بیش از حد لزوم است، به طوری که تقریباً جا را بر تمام تمرین‌های لازم تنگ کرده است. در صورتی که این موضوع به خودی خود در زبان فارسی اهمیت چندانی ندارد و به سادگی می‌توان از آن چشم پوشید.

مسئله مهم دیگر - که پیش از این نیز آمد - آن است که آموزش دستور زبان فارسی به کتاب ششم منحصر شده است. این موضوع از دو جهت درخور توجه است: یکی آن که در اوایل شروع زبان‌آموزی، هنوز دانش‌آموز آمادگی لازم را برای فراگرفتن و به خاطر سپردن تعاریف دستوری ندارد. دوم آن که در کتاب‌های بعدی تنها در ضمن پرسش‌ها و خودآزمایی‌ها اشاره‌ای به مفاهیم دستوری نخوانده و تدریس نشده، آمده است. سؤال اساسی این است که زبان‌آموز با کدام پشتوانه علمی باید به این پرسش‌ها پاسخ دهد. حد توانایی مدرسان و مؤلفان را هم که پیش از این دیدیم.

دربارۀ شناخت حاصل مصدر و اسم فاعل هم در این کتاب‌ها بحثی به میان نیامده است، اما گهگاه پرسش‌هایی در این باره به چشم می‌خورد، بی‌آنکه توضیحی دربارۀ اصل قضایا داده شده باشد. این مهارت از کجا باید حاصل شود؟

علاوه بر آن، مباحث دستوری دیگری از قبیل اسم مصدر، اسم معرفه و نکره، اسم جامد و مشتق، و انواع صفت‌های فاعلی و مفعولی، اسم موصول و صفت حالیه که در جای جای کتاب از آنها پرسش‌هایی به عمل آمده، معلوم نیست در کجا آموخته شده‌اند.

## ۵ حوزه معنا

در این حوزه دقت نظر مؤلفان موجب شده است کم‌ترین حد ممکن اشتباه و خطا رخ دهد، اما به هر حال خالی از اشکال نیست. عمده این خطاها عبارت‌اند از:

الف. برخی موارد که در جدول زیر آمده‌اند:

| واژه                    | صفحه | کتاب      | واژه                         | صفحه | کتاب |
|-------------------------|------|-----------|------------------------------|------|------|
| مانان - ام <sup>۲</sup> | ۱۸   | نهم و دهم | دور دست‌برد راز <sup>۳</sup> | ۳۷   | هفتم |

۱. از کتاب هفتم به بعد، ترکیب عطفی نیز به این دو دسته اضافه شده است و آن عبارت از دو یا چند اسم است که با پیوند هم‌پایگی و «و» از بی هم بیایند. این تمرین نیز هیچ مهارتی را در زبان‌آموز تقویت نمی‌کند.
۲. این واژه در پاکستان به معنای «کلفت» است.
۳. واژه مناسب معنا «جایی» است که در دسترس نباشد.

|   |    |                            |   |    |                             |
|---|----|----------------------------|---|----|-----------------------------|
| ۱ | ۶۱ | نظرات - صفاتی <sup>۲</sup> | ۱ | ۶۱ | طفل چهارده سال <sup>۱</sup> |
| ۲ | ۶۱ | دردسری - ایک<br>معیت       | ۲ | ۶۱ | نادرست کاری -<br>بددبائی    |

ب. در کتاب دوازدهم، ص ۲۵ آمده است: «این سرای باز کنیم» و در بخش فرهنگ درس، آن را از مصدر «کندن» دانسته‌اند.

این جمله بخشی از داستان معروف اسرارالتوحید است و یکی از مشکلات معنایی آن متن، که تا کنون استادان محترم ادبیات این سرزمین، آن را به گونه‌های مختلف معنا کرده‌اند. اما آنچه مسلم است این که این مصدر، «کردن» است نه «کندن» و باز کردن در این داستان به معنای شکافتن و درهم ریختن و نابود کردن است؛ یعنی اساس و پس و بنیان چیزی را درهم ریختن.

پ. واژه «نوشین روان» در کتاب دوازدهم، ص ۷۶ چنین معنی شده است: روان شیرین، جان شیرین. بدیهی است که اگر این واژه معنا نشود، بهتر از آن است که چنین معنایی در یک کتاب رسمی عنوان شود. در صورتی که می‌دانیم «نوشین روان» تغییر یافته واژه «انوشه روان» است به معنای بی‌مرگ روان یا چاریدروان.

ت. واژه «منتهی» در کتاب دوازدهم، ص ۸۱ به معنای نهایتاً و در انتها به عنوان حسن ختام مطلب و نتیجه‌گیری به کار رفته است، در صورتی که این واژه در فارسی امروز به معنای «لکن» و «اما» در محل استثناء و استدراک به کار می‌رود.

ث. در کتاب هشتم، ص ۱۱ در داستان «حضرت موسی (ع)» و میشک گمراه این اشکال‌ها به چشم می‌آید:

۱. واژه «گمراه» که در عنوان درس آمده، برای میشک مناسب نیست؛ زیرا از این واژه دیگر معنای حقیقی آن استنباط نمی‌شود و گمراهی به معنای کنایه آن موردنظر است. ۱. در متن آمده است که «میشک از بددلی همی ترسید». این عبارت در سیات‌نامه به این صورت آمده است: «از بددلی همی رمید» و همین نیز بجاست، زیرا بددلی خود

۱. طفل و آنگاه چهارده ساله ۱۴

۲. در کنار «پاکیزگی» و برای تکمیل معنای آن آمده است.

۳. درست‌کاری ممکن است ارتباطی به دین نداشته باشد و لزوماً این دو صفت همراه نمی‌آیند.

۴. طبق معمول «ی» را نشانه وحدت گرفته و «دردسری» را «یک دردسره» معنا کرده‌اند.

به معنای ترس است و پیداست که با این معنا جمله کتاب تا چه اندازه از نظر معنایی نادرست است.

وعده داده بودیم که قدری هم دربارهٔ پیش‌نویس بخشی از کتاب زبان‌آموزی مدارس افغانستان، پیش از استیلای طالبان، سخنی بگوییم. اینک بی‌تفسیری و تمبیری، اندکی از بسیار آن کتاب‌ها را برای نشان دادن عمق آن فاجعه‌ای که به پندار ما در انتظار زبان فارسی است، می‌آوریم و قضاوت دربارهٔ آنچه را که فاجعه خوانده‌ایم را از دور رخ می‌نماید، به خواننده وامی‌گذاریم. (شیوه نگارش، اتصال و انفصال، جمله‌بندی‌ها و سایر خصوصیات نوشته از نویسندگان اصلی کتاب است.):

دولاله (حکایه)

لاله اینا به خانه نو کوچیده آمدند. روز دیگر مادرش مهری خاله به لاله گفت:

- جان آچش، بیرون برآمده بازی کن. من فرش خانه را شسته تازه می‌کنم.

لاله «خوب شده است» گویان بیرون برآمد و دخترچه همسایه را دید.

- هه؟ - گفت لاله.

- هه؟ - گفت دخترچه.

- نامت چی؟ پرسید لاله.

- نام تو چی؟ پرسید دخترچه.

- نام من لاله.

- نام من هم لاله.

- نام مرا چرا گرفتی؟ - پرسید لاله.

- نی، این نام من، - گفت دخترچه، نام مرا تو گرفته‌ی بی‌کرا!

لاله تازان به خانه درآمده به مادرش گفت:

- آنه، آچه!

- جان آچه‌اش.

- آنه وی دخترچه نام مرا گرفتی می‌گوید؟

مهری خاله، که گفتگوی دخترچه‌ها را می‌شنید، خندیده گفت:

- گری، لاله نام خودم، آن را مادرم یافته است. لاله دویده باز بیرون برآمد و به

دخترچه گفت:



کتابخانه ملی افغانستان  
مطالعات فرهنگی

۱۳۸۱ / نامه پارسی، ص ۷، ۷، ش ۱، بهار ۱۳۸۱



- من نام تو را نگرفته‌ام. لاله نام خودم. آن را آجه‌ام یافتگی.  
- نی، گفت دخترچه، - آخر لاله نام تو نی، نام من، دَدام یافتگی.  
مهری خاله به نزد دخترچه‌ها برآمد و:  
- دخترچه نقر، نام تو هم لاله است؟ گویان پرسید از دخترچه همسایه.  
- هه، جواب داد وی.

- لاله دوتنه بوده است - دیبه - گفت مهری خاله به او - یکتهاش تو، و به لاله اشاره کرده، - یکتته دیگرش وی. هر دوی تان درگانه بوده‌اید.  
دخترچه‌ها تبسم کردند. بعد از دست همدیگر داشته در روی حویلی مشغول بازی شدند.

و این هم بخش کوچک دیگری از یک داستان بلند با نام خرگوشچه هوا بلند:  
روزی خرگوشچه هوا بلند سیرکنان به میان‌جای بیشه‌زار رفته ماند. در چشمه سیرآسی  
آنجا خرگوشچه‌های خاکستررنگ آب‌بازی میکردند و در روی سبزه‌زار و میسه‌زار گرد  
چشمه رقص و بازی میکردند... به راهش دوام کرد. وی به درون‌تر بیشه‌زار رفته،...  
خرس از او التماس کرد:  
- بیا عزیزم، آنه این لته ترا گیر و... خرگوشچه هوا بلند همین که از آمدن گرگ آگاه  
شد، به او دوغ زد:

- از نزد من گم شو و به راحت من خلل نرسان!  
گرگ باشد، با یک پای خود او را بخش کرده گفت:  
- آنه، اکنون به دستم افتادی؟ گئی، بیسم، تو چی قوه داری و...  
هیچ یک زاری و تولای خرگوشچه سفید به او یاری نداد....